

مناسبات سیاسی - نظامی آشور با پارس (پارسوآ، آئشان هخامنشی)

مرادحسین پاپی بالاگریوه^۱

میرزامحمد حسنی^۲، مریم کلبادی نژاد^۳

چکیده

هدف این تحقیق بررسی مناسبات سیاسی - نظامی پارس با آشور است. نام‌واژه‌ی پارس (پارسوآ) در نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم پ.م - در لشکرکشی ۸۳۶ پ.م، شلمنصر سوم، به زاگرس - به دیده می‌آید، جایی که در سالنامه‌های آشوری از سرزمین و مردمانی با نام پارسوآ (پارسواش، پارشواش)، نام برده شده که در محدوده‌ی کردستان و کرمانشاه، می‌زیسته‌اند. این پادشاه، برای دومین بار در ۸۳۵-۸۳۴ پ.م، پارسوآ، را غارت نمود. در زمان جانشینان وی (شمشی.آدد پنجم، ملکه سمیرامیس، آداد.نیراری سوم، شلمنصر چهارم، آشور.دان سوم و آشور.نیراری چهارم)، مناسبات مهمی بین آشور و دیگر زاگرس‌نشینان - به‌ویژه مادها - برقرار بوده که نشان می‌دهد آشور با پارسوآ، باهم در ارتباط بوده‌اند. تیگلات.پیلسر سوم، در ۷۴۴ پ.م، به پارسوآ لشکرکشی کرد و آن را تابع آشور نمود. با حملات سارگون دوم، در ۷۱۶-۷۱۲ پ.م، به این ناحیه، مناسبات میان آشور و پارسوآ، پایان پذیرفت چه‌اینکه پارس‌ها در حدود ۷۰۰ پ.م، به سرزمین ایلام و خاصه آئشان، مهاجرت نموده یا رانده شدند و زین‌پس با نام پارسوماش (پارساماش، آئشان هخامنشی) خوانده می‌شوند. مناسبات پارسوماش (آئشان هخامنشی) در زمان هخامنش و جانشینان وی (چیش‌پیش و کوروش یکم) با سناخریب (جنگ هلوله در ۶۹۲ پ.م)، آسرحدون (در ۶۷۶ پ.م) و به‌ویژه آشور.بانی‌پال - پس از شکست ایلام از آشور (۶۴۰-۶۳۹ پ.م) - مهم در نظر می‌آیند. گویا، پارس‌ها در سلسله‌جنگ‌های اتحادیه‌ی ماد علیه آشور (۶۱۴-۶۰۵ پ.م) - که به براندازی شاهنشاهی آشور، انجامید - نقش پُررنگی داشتند. سؤال اصلی این است که مناسبات سیاسی - نظامی آشور با پارس را در چه زمان و با چه عناوینی می‌توان ترسیم نمود که با توجه به آنچه آمد، نتیجه گرفته می‌شود، این مناسبات در دو مرحله‌ی: ۱. مناسبات آشور با پارسوآ (۸۳۶-۷۰۰ پ.م) و ۲. مناسبات آشور با پارسوماش (آئشان هخامنشی) (۷۰۰-۶۰۵ پ.م)، به انجام رسیده‌اند.

کلیدواژه‌ها: پارسوآ، پارسوماش، آئشان هخامنشی، پیش‌ازمیلاد (پ.م)، آشور، مناسبات پارس (پارسه) با آشور.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، papi.balagriveh@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (نویسنده مسئول)،

mirzamohamadhasani@iau.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،

maryam.kolbadi@gmail.com

بر پایه‌ی پژوهش‌ها و روایت‌های تاریخی، مناسبات آشور با «پارسوا»^۱ و در پی آن با «پارسوماش (آنشان هخامنشی)»^۲ - صرف نظر از اینکه این دو، یک قوم (دولت) در دو جغرافیا و یا دو قوم (دولت) در دو جغرافیا، بوده‌اند - در کمتر از ۲۵۰ سال برقرار بوده است که هدف این پژوهش، آن است تا این مناسبات را از صدر تا ذیل، بنمایاند، لیکن آنچه از این مهم‌تر به دیده می‌آید روند شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی است که پیش‌فراهم‌های آن در دل همین مناسبات است. ظهور پارس‌ها (هخامنشیان) در تاریخ، از منابع آشوری خود را نشان می‌دهد جایی که شَلْمَنْصَر سوم^۳ در ۸۳۶ پ.م، با تسخیر این منطقه، آن را با نام پارسوا، به تاریخ می‌شناساند.

«مادیان و پارسیان نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده‌اند، وقتی که در ۸۳۶ ق.م، شلمانصر سوم از پادشاهان پارسوا، غرب دریاچه‌ی اورمیه باج گرفت و به سرزمین ماده، جنوب غربی آب‌های آن رسید (اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱)». «شلمانزر سوم نخست در سال ۸۴۳ ق.م، پس از امنیت‌بخشیدن به مرزهای آشور در زموء، شهرهای آلبر، پارسوا، آبدانی و خبن را غارت کرد (مجیدزاده، ۱۳۹۲: ۱، ۲۳۷)».

«شَلْمَنْصَر سوم (پادشاه آشور) در ۸۳۸ ق.م، در سرزمین آن‌ها - که ظاهراً در آن ایام در اراضی جنوب شرقی اورمیه واقع بود - بیست و هفت سرکرده‌ی پارسوا را تنبیه کرد (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۹۵)».

پس از شَلْمَنْصَر سوم، پادشاهان آشوری هم‌زمان با پادشاهی پارسوا، بدین نام‌ها هستند: شَمشی.آدد پنجم،^۴ ملکه سمیرامیس،^۵ آداد.نیراری سوم،^۶ شَلْمَنْصَر چهارم،^۷ آشور.دان سوم،^۸ آشور.نیراری چهارم،^۹ تیگلات.پیلَسَر سوم^{۱۰} و سارگون دوم^{۱۱} که رُخدادهای مهمی میان آنان و پارسوا، دیده می‌شود.

«سال ۸۲۷ پ.م، جنگ داخلی در آشور درگرفت و تا ۸۲۳، شَمشی.آدد پنجم موفق نشد وحدت قدرت را در تمام بخش‌های پادشاهی به دست آورد. کتیبه‌ی او گزارشی از مرزهای آشور می‌دهد و روشن می‌سازد که در آن زمان پادشاهی آشور نتوانسته بود هر دو سرزمین مان‌نایی‌ها و پارسوا را به‌طور کامل به خاک خود ملحق کند (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۳۱)».

«هنگامی که آداد.نیراری سوم، دعوی فتح آلی‌پی، هَرهَر، آرازیاش، مزو (مسو)، مادای، گیزیل بوندو، مونا (مانای)، پارسوا و سرزمین‌های دیگر را می‌کند به تکرار چشم‌بسته‌ی گفته‌های گذشته می‌پردازد (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۱۱)».

«در دوران شَلْمَنْصَر چهارم نیز در طی لشکرکشی‌هایی که ارگیتس پادشاه اورارتو به نواحی اطراف اورمیه کرد، طوایف پارسوا نیز مثل طوایف ماد لطمه و خسارت بسیار دیدند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۹۵)».

1. Parsua
2. Parsumash (Achaemenid Anshan)
3. Shalmaneser III
4. Shamshi-Adad V
5. Queen Semiramis
6. Adad-Nirari III
7. Shalmaneser IV
8. Ashur-Dan III
9. Ashur-Nirari IV
10. Tiglath-Pileser III
11. Sargon II

تیگلات. پیلَسَر سوم و سارگون دوم، با هجوم‌های پی‌درپی به پارسوا، آن را زیردست آشور نگاهداشتند.

«تیگلات. پیلَسَر سوم (پادشاه آشور) از محدوده‌ی کرمانشاه امروزی راه خراسان پیش گرفت و بارها بر پارسوا تاخت و از مادها خراج گرفت (فرای، ۱۳۸۲: ۱۱۴).»

«سارگون پادشاه آشور در این لشکرکشی (۷۱۶ پ.م) تنها به حوزه‌ی اورمیه اکتفا نکرد، بلکه دورتر به سمت شرق رفت و چند ناحیه از سرزمین ماد را به حکومت وابسته به خود در پارسوا، ضمیمه کرد (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۰۲).»

«در ۷۱۴ ق.م، در پارسواش حکام نمری، سرزمین مادها و چندین سرزمین دیگر برای تقدیم کردن هدایای خود (اسبان خرامان، استرهای تندرو، اشتران باکتریایی) پیش سارگون شتافتند (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۱۶).»

پارس‌ها به سبب فشار فراینده‌ی همسایگان به‌ویژه مادها و شاید برون‌رفتن از زیر یوغ آشور و یا دلایلی دیگر-که از آن‌ها بی‌خبریم- در حدود ۷۰۰ پ.م، در سرزمین ایلام شمالی (آنشان) جای گرفتند و زان‌پس به پیشوایی هخامنش و جانشینان وی (چیش‌پیش و کوروش یکم) تابع ایلام شدند. آنان در رُخدادهایی در برابر پادشاهان آشوری (سَنّاخِریب و اَسَرحدّون) ایستادند ولی هنگامی که آشور.بانی‌پال، بنیان شاهنشاهی ایلام را در ۶۴۰-۶۳۹ پ.م، برافکند، خراجگزار آشور شدند.

«در سراسر هزاره‌ی دوم ق.م، آنشان شهری مهم در ارتفاعات عیلام بود و به همراه پارسواش، در جنگ خلوله در ۶۹۱ ق.م، به عنوان نهادهای جداگانه جزئی از نیروهای متحد علیه آشور (سَنّاخِریب) به شمار می‌آمدند (هَنکَلَمَن، ۱۳۹۸: ۲۰۵).»

«در دوران اَسَرحدّون، در دنبال آن لشکرکشی که این پادشاه در ۶۷۶ ق.م، برضد طوایف پارس کرد و تعدادی از سرکردگان آن‌ها را تنبیه نمود، آرامشی که در این نواحی به‌وجود آمد یک‌چند به طوایف پارسی امکان داد تا راه خود را به‌سوی جنوب ادامه دهند و عیلام که در مقابل دشمنان از نیروی آن‌ها استفاده می‌کرد (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۹۷).»

«در سنگ‌نوشته‌ای از آشور.بانی‌پال گزارش شده که کورش یکم شاه پارسوماش بعد از شنیدن خبر فتح من در ایلام، فرزندش آروکو را با خراج برای نشان اطاعتش، به سوی نینوا فرستاد و از این زمان میان دربار شاهان آشور و پارسوماش (پارس)، روابطی برقرار شد که می‌توان آن را موجب انتقال فرهنگ و اعتقادات سلطنتی آشوری به خانواده‌ی هخامنشی دانست (رواسانی، ۱۳۸۶: ۳۵۱).»

دیری نپائید که روزگاران فراز آشور به سر آمد و مادها در یک اتحاد منطقه‌ای- که پارس‌ها نیز در آن حضوری جدی داشتند- و به کمک بابل، پادشاهی قدرتمند آشور را، سرنگون کردند. پارس‌ها در زمان کامبیز (کمبوجیه) یکم، زیردست ماد شدند ولی در سال ۵۳۹ پ.م، کوروش دوم هخامنشی، پادشاهی ماد را برانداخت، شاهنشاهی بزرگ ایران را بنا نهاد، او و جانشینانش بر بخش مهمی از جهان باستان شاهنشاه بودند و چنین شد که به جهان‌شاه، نام گرفتند. با توجه به آنچه گذشت، به‌نظر می‌رسد که موضوع این مقاله دارای پیشینه‌ای درخور توجه نیست و مناسبات سیاسی- نظامی آشور با پارس به صورت منسجم و نظام یافته، بیان نشده‌اند، در نتیجه سؤال اصلی این است که مناسبات سیاسی- نظامی آشور با پارس را در چه زمان و با چه عناوینی می‌توان ترسیم نمود.

اهمیت و ضرورت پژوهش

از آنجایی که تاریخ ایران پیش از اسلام بر محور تاریخ هخامنشی، استوار است، بنابراین ضرورت این پژوهش - که تاریخ هخامنشی (پارسوآ، پارسوماش، انشان، پارس) را نشان گرفته - روشن و پیداست، لیکن اهمیت بیشتر آنجاست که در این تحقیق، سیر شکل گیری این شاهنشاهی از آغاز تا انجام (خاستگاه، زادگاه، زیستگاه و تختگاه) و مناسبات سیاسی - نظامی آن با آشور، مورد بررسی دقیق و مستند قرار گرفته است، موضوعی که در باره ی آن پراکنده نویسی شده و هم سخنی کمتر دیده می شود.

روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه ی مطالعات کتابخانه ای انجام شده است. داده های مورد نیاز از طریق بررسی و تحلیل محتوای منابع اولیه (مانند کتیبه های آشوری، ایلامی و اورارتویی) و منابع ثانویه معتبر (کتب و مقالات تاریخی) گردآوری شده اند. سپس با روش تطبیق تاریخی و تحلیل انتقادی، مناسبات سیاسی - نظامی آشور و پارس در دو دوره ی «پارسوآ» و «پارسوماش (انشان هخامنشی)» مورد بررسی قرار گرفته و در پایان با آمیختن داده های متنی و باستان شناختی، به تحلیل و استنتاج درباره ی نقش این تعاملات در شکل گیری شاهنشاهی هخامنشی پرداخته شده است.

پارسوآ و پارسوماش (انشان هخامنشی) و هم زمانی با آشور

به نظر می رسد، پارس ها با عنوان پارسوآ، در ابتدای هزاره ی یکم پ.م، در محدوده ی کردستان و کرمانشاه امروزی، جای داشته اند ولی در نیمه ی دوم سده ی ۹ پ.م، در تاریخ ظهور کردند. آنان سپس در حدود ۷۰۰ پ.م، به ایلام سرازیر شده و پارسوماش (انشان هخامنشی) نام گرفتند که از ابتدای تاریخ سیاسی خود تا پایان آشور، با این شاهنشاهی مناسبات سیاسی - نظامی داشتند.

«شروع مهاجرت آریایی ها به ایران را می توان به دوران حدود ۱۰۰۰ ق.م، برگرداند. مادها و پارس ها اول منطقه ای را اشغال کردند که روزی «گوتیوم» نامیده می شد و اکنون کردستان ایران است و در جنوب دریایچه ی اورمیه و در طول جاده ی نظامی میان بابل و ری در تهران قرار دارد. در اینجا اول بار با شاه آشوری (شَلْمَانَزِر سوم) در ۸۳۵ ق.م. روبرو شدند. در اوایل قرن هفتم قبل از میلاد، پارسی ها خود را از مادها (هم نژاد خود) جدا کردند و در طول زاگرس به جانب شرق مهاجرت کردند و در آنجا منطقه ی پارس را که پس از آن ها به این نام خوانده شده (به یونانی: پَرسیس) اشغال کردند. از این پایگاه ایشان تحت حکومت شاهانشان چیش پیش و کورش اول از خاندان هخامنشی به طرف شرق رو آوردند و با پیشرفت در طول جاده ی نظامی تخت جمشید به شوش، متصرفات عیلام را در انشان به تدریج تصرف کردند (هیتس، ۱۳۸۸: ۱۲۷)».

«کلمه ی آگدی «پارسوآ» واژه ی «پَرسو» را بیان می کند که به معنی «خطه» و «مرز» و کنار می باشد. در متون زمان آشور. ناسیراپال (ناصریال)، محل کشور «پارسوآ» به بخش های جنوبی کشور زاموآ، می خورد. این تغییر نام می رساند که گرچه زبان مردم آن سرزمین کماکان «کاسپی» بوده، در طی ۴۵-۴۰ سال گذشته، متکلمان به زبان مادی ایرانی به سوی غرب پیش رفته به ناحیه و نقشه ی ما رسیده بودند و در تغییر اصطلاحات جغرافیایی محلی اعمال نفوذ

می‌نمودند. برخلاف عقیده‌ی رایج تنها وجه مشترک لفظ «پارسوآ» با «پارس(پرسید)» این است که هر دو اصطلاح به معنی «مرز» و «کنار» می‌باشند. دلیلی بر اینکه «پارسوآ» میهن پارسیان بوده و آن قوم از پایان قرن هشتم تا اواسط قرن نهم قبل از میلاد، از آن خطه هجرت کرده باشند در دست نیست. باید در نظر گرفت که «پارسوآ» ناحیه‌ای زراعی بوده و مردم آن اسکان یافته بودند و فرض اینکه ساکنان آن سرزمین خویش را رها کرده به پارس(پرسید) که ۶۰۰ کیلومتر با آنجا فاصله داشته، کوچ کرده باشند بسیار دشوار است. نام اماکن و اشخاص در سرزمین پارسوآ، به هیچ وجه ایرانی نیست (دیاکونوف، ۱۳۹۵: ۱۵۵).

واژه‌ی پارسوآ(پارسواش) همیشه در خط میخی با واژه‌ی تعیین‌کننده‌ی «کشور» به کار می‌رود و هرگز با واژه‌ی «قبیله» نمی‌آید. قبیله‌ی پارسوآ یک اسطوره‌ی تاریخی است. تلفظ اکدی پارسوآ نمایانگر «پارساوا»ی ایرانی است که به معنی «مرز و سرزمین مرزی» بوده است. از سویی دیگر، استرابو نیز به نام‌گذاری کوه‌های افغانستان کنونی و نیز همانجا، پارسیاته(کوه پاریکا) - در مرز بین کرمان و مکران - و سرانجام واژه‌ی پشتو(برگرفته از پارساوا‌ی باستان) و پشتون از پارساوان، اشاره نموده است.

«پارسوآ(پرسوآ) در کتیبه‌های آشوری از قرن نهم ق.م، از مردم «پارشواش» یاد شده که در حوالی دریاچه‌ی اورمیه و به قولی در کرمانشاهان کنونی می‌زیستند. بعضی از محققان چون راولینسون و هم مل و پراشک(پرچیک) عقیده داشتند که مردم پارسواش همان پارسی‌ها بودند. بعد پادشاهان آشور تا ۶۹۱ ق.م، در سالنامه‌های خود ذکری از پارسواش نمی‌کنند. در این سال، باز در آثار آشوری آمده که در جنگ خلّوله، مردمان پارسواش و انزان به عیلامی‌ها کمک می‌کردند. بنابراین محققانی چون پراشک به این عقیده‌اند که قوم پارسواش از شمال به جنوب مهاجرت می‌کردند که رفته‌رفته در سرزمینی که بعدها به نام ایشان موسوم به «پارس» گردید، برقرار شدند(مشکور، ۱۳۳۲: ۲۲).

«مادیان و پارسیان نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده‌اند، وقتی که در ۸۳۶ ق.م، شلمانصر سوم از پادشاهان پارسوا، غرب دریاچه‌ی اورمیه باج گرفت و به سرزمین ماده، جنوب غربی آب‌های آن رسید(اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱).» «در کتیبه‌های اورارتو این سرزمین بارشوا خوانده شده که به دست منوآ شاه و سپس ارگیشتی پسر منوآ در آغاز سده‌ی ۸ پ.م، ویران شد. اینکه که جایگاه پارسوا در کرانه‌های جنوب دریاچه‌ی ارومیه بوده است بیشتر دانشمندان پذیرفته‌اند ولی در ۱۹۶۲ نگارنده پیشنهاد کرد که این محل باید بخش غیر مشخصی باشد در شمال کرمانشاه کنونی» که پارسوا (اکدی: پارسواش) باشد. در ۱۹۷۴ لوین با بررسی مطالب مربوط به این موضوع به همین نتیجه رسید. ولی جایگاه پارسوا را با دقت بیشتری در ماهیدشت یا دشت واقع در شمال غربی کرمانشاه محدود کرد. اما موضوع بازشناسی هویت پارسوا همچنان بر جا مانده است. آیا آنان نیاکان همین پارسیانی هستند که به سوی جنوب تا استان فارس کنونی رانند و نام خود را به این استان دادند یا شاخه‌ای بودند که از گروه بزرگ‌تر که راه جنوب را پیش گرفته بود جدا شده بودند و به غرب رانند؟ گیرشمن در بسیاری از آثار خویش بر آن است که ایرانیان از جنوب روسیه راه قفقاز را پیش گرفتند و پارسوا‌ی مندرج در کتیبه‌ها نمودار مرحله‌ای است از راهپیمایی پارسیان به سوی جنوب. دیاکونوف از سویی بر آن است که واژه‌های پارسا و پارسوا و پارتیا سه گونه واژه برابری پارسوا‌ی ایرانی باستان است به مفهوم دنده و پهلوی و مرز که همانا مرزهای ماد باشد و بنابراین نام کلی بود که به مردم جای گرفته در

مرزهای مرکز ماد اطلاق می‌شد وجه تسمیه‌های دیگری هم پیشنهاد شده که هیچ‌یک ما را در بازشناسی هویت پارسوا یاری نمی‌دهند. چون پارسوای شمالی از لحاظ جغرافیایی با پارسه جنوبی (پارسو در متن‌های اکدی کتیبه‌های فارسی باستان) متفاوت است. شاید اینان دو گروه بودند از یک مردم و یحتمل که از دیدگاه زمانی و جغرافیایی از هم جدا بودند (فرای، ۱۳۸۲: ۱۰۹).

از روایات تاریخی چنین برمی‌آید که می‌توان پارسوآ را به دو کشور شمالی پارسوآ و کشور جنوبی پارسوماش (پارسواش، پارساماش، انشان هخامنشی) تقسیم کرد. با این توضیح که این دو، نام یک کشور در دو بازه زمانی و مکانی مختلف است. پارسوآ در جنوب غربی با نامار- منطقه‌ای بین اورامان و سنا- در غرب و شمال غربی با ایالت آشوری زاموآ همسایه است. در شمال، گردنه‌های رشته‌کوه‌های سلطان‌احمد و کورپاه، پارسوآ را از سرزمین مائایی‌ها جدا می‌سازد و بوشتو (بوستوس) مدت‌ها جزء پارسوآ بوده و در زمان‌هایی نیز در اختیار مائایی‌ها قرار داشت. سرانجام، در شرق نیروهای آشوری از پارسوآ مستقیماً به نواحی ماد حرکت می‌کردند. نتیجه‌ی این سخنان آن است که می‌توان، جای پارسوآ را به‌طور قطعی در سنندج امروزی، نوشت. در مورد گستره‌ی پارسوماش (انشان هخامنشی) سه نشانه برای تعیین محل دقیق آن وجود دارد: نخست این که این کشور مرز سرزمین عیلامی را در نقطه‌ای مشخص می‌کند که مقابل مرز عیلام با بیت‌بوناک - شاید بارناکو - بوده است و خود این کشور در جایی در مرزهای شمال غربی لرستان کنونی واقع شده بود؛ دوم در فهرستی از متحدان عیلام که از جنوب شرقی به شمال غربی عنوان شده پارسواش در رأس فهرست است که به آلی‌پی - نزدیک کرمانشاه - منتهی می‌شود و سوم از آن به‌عنوان آورنده‌ی هدایای استمالت‌جویانه - در زمان پیروزی آشور بر عیلام - همراه با خودیمیری (هیدالی) نام برده شده است. با این بیان پارسوماش را باید در مناطق کوهستانی شما شوش یعنی انشان، جستجو کرد.

مناسبات آشور با پارسوآ (پرسوآ)

چنانکه اشاره شد، پارسوآ از دهه‌های آغازین هزاره‌ی یکم، تا حدود سال ۸۲۰ پ.م، زیر نام دولت و کشوری با همین عنوان - در جایی در محدوده‌ی کردستان و شمال کرمانشاه امروزی - در تاریخ خودنمایی می‌کند و با سایر اقوام ایرانی به‌ویژه مائا، اورارتو، ماد و... مناسباتی داشته است. در این میان مناسبات سیاسی - نظامی پارسوآ با آشور، با لشکرکشی شَلْمَنْصَر سوم به این منطقه در ۸۴۳ پ.م، آغاز و با حملات سارگون دوم، در سال‌های ۷۱۶-۷۱۲ پ.م، به مناطق محدوده‌ی پارسوآ، پایان می‌پذیرد.

«منابع آشوری و اورارتویی قرن نهم پ.م تا آغاز قرن هشتم در سرزمین زاموآی داخلی و خارجی و پارسوآ، نام‌های متعدد جاها، کوه‌ها و رودخانه‌ها را ذکر می‌کنند (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۲۷)».

«نخستین بار نام پارسوا در نوشته‌های آشوری زمان شَلْمَنْصَر سوم، آمده است که در بیست و چهارمین سال پادشاهی خود از بیست و هفت پادشاه سرزمین پارسوا خراج ستاند. یاد کردن از پارسوا ادامه یافت تا زمان سارگون دوم (۷۲۲ تا ۷۰۵ پ.م) که از آن پس کاملاً قطع و پس از پادشاهی او دیگر هیچ اشاره‌ای به پارسوای شمالی نشده است. از زمان سَنَاحِرِب (۷۰۵ تا ۶۸۱ پ.م) تا به فرمانروایی رسیدن هخامنشیان اشاراتی به پار.سو.ما (پارسو) - که ظاهراً هر دو مربوط است با پارسوا - در جنوب می‌یابیم. این نام همراه با نام انشان یا آنزان و دیگر متحدان عیلامیان آمده است

در پیکار هشتم پادشاه آشوری با عیلام. ظاهراً اگر نام مزبور از شمال ناپدید شده و سپس چند سال بعد در جنوب پدیدار شده باشد، چنین می‌نماید که آن مردم از شمال به جنوب رفته باشند... باری پارسوا در شمال در پایان سده‌ی ۸ پ.م، از تاریخ ناپدید شد (فرای، ۱۳۸۲: ۱۱۰)».

«در مغرب دریایچه‌ی ارومیه، سرزمین پَرسوا (پارسواش) نهاده بود که نخستین توقفگاه پارسیان بر سر راهشان به پارسوماش و سپس پارسه بود (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۰۸)».

پادشاهان آشوری هم‌زمان با دولت پادشاهی پارسوا، عبارتند از: شَلْمَنْصَر سوم (۸۶۰-۸۲۵ پ.م)، شَمشی.آدَد پنجم (۸۲۵-۸۱۲ پ.م)، ملکه سمیرامیس (۸۱۲-۸۰۳ پ.م)، آدَد.نیراری سوم (۸۰۳-۷۸۳ پ.م)، شَلْمَنْصَر چهارم (۷۸۳-۷۷۳ پ.م)، آشور.دان سوم (۷۷۳-۷۵۴ پ.م)، آشور.نیراری چهارم (۷۵۴-۷۴۵ پ.م)، تیگلات.پیلسر سوم (۷۴۵-۷۲۷ پ.م)، شَلْمَنْصَر پنجم (۷۲۷-۷۲۲ پ.م) و سارگون دوم (۷۲۲-۷۰۵ پ.م).

نخستین جنگ شَلْمَنْصَر سوم با پارسوا

چنانکه اشاره شد، نخستین رویارویی سیاسی - نظامی پارسوا و آشور در دوره‌ی شَلْمَنْصَر سوم، رُخ داد. این پادشاه آشور دو بار به پارسوا لشکرکشی کرد که منابع تاریخی از پیروزی وی خبر می‌دهند.

«در زمان شَلْمَنْصَر سوم، از پارسوا و ماد نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده است (فرای، ۱۳۸۲: ۱۱۳)». بنا به روایت تاریخی نخستین جنگ بین آشور و پارسوا، در سال ۸۴۴ (۸۴۳ پ.م، رُخ داد، آن‌گاه که سپاهیان شَلْمَنْصَر سوم، پارسوا - و البته بخشی از دیگر جای‌های زاگرس - را غارت کردند:

«اولین بار در قرن نهم ق.م، در اسناد آشوری از «پارسوا» یاد شده است. سران دو قبیله‌ی «ماد» و «پارسوا» در زمان سلطنت «شَلْمَانسر سوم» تحت نفوذ آشوری‌ها بوده‌اند و به نظر می‌آید که در آن زمان پارسواها در جنوب و جنوب غربی دریایچه‌ی ارومیه سکنی داشته‌اند و مادها در جنوب شرقی دامنه‌های کوهستانی شمالی کردستان جا داشته‌اند. این نزدیک‌ترین قسمت‌های شمالی ناحیه‌ای است که در زمان هخامنشی به سرزمین ماد معروف بوده. پارسوا یا پارسی‌ها در همین هنگام در امتداد جبال زاگرس، سرازیر و در مرکز نواحی زاگرس که آشوری‌ها آن را نیز منطقه‌ی نفوذ خود می‌دانستند، دولتی تشکیل دادند که گرداگرد آن را منطقه‌ی بیگانه فرا گرفته بود (کالیکان، ۱۳۸۴: ۳۷)».

«هنگامی که در سال ۸۴۴ پیش از میلاد، شَلْمَنْصَر سوم (پادشاه آشور) به نمری (کردستان) لشکر کشید، آن را ولایتی یافت که از دیرباز زیر نفوذ بابلیان بوده و پادشاه آن، نام سامی مردوک.مودامیک، داشت. پادشاه نمری، از برابر شَلْمَنْصَر به کوهستان‌ها گریخت، خزائن وی ضبط و رعایایش به اسارت درآمدند. پس از فتح ولایت، پادشاهی کاسی نژاد به نام یانزو به فرمانروایی ویرانه‌های آن منصوب گردید. یانزو، ۷ سال بعد بر پادشاه آشور بیرون آمد. وی در برابر شَلْمَنْصَر، تاب درایستادن نیاورد و به جنگل‌ها گریخت اما سرانجام گرفتار گشت و در میان شادی پیروزی اهالی نینوا بدان شهر برده شد (هوار، ۱۳۹۰: ۲۹)».

«شَلْمَانزَر سوم نخست در سال ۸۴۳ ق.م، پس از امنیت بخشیدن به مرزهای آشور در زَمَو، شهرهای اَلَبَری، پَرسوا، اَبَدانی و خَبَن را غارت کرد. شَلْمَانزَر در یک جنگ تن‌به‌تن با نیروهای مردوک.مودمیک، پادشاه نمری، برنده شد و کاخ او را غارت کرد. آشوری‌ها از اَلی‌پی در توگلی‌آش (توپلی‌آش) خراج دریافت داشتند (مجیدزاده، ۱۳۹۲: ۱، ۲۳۷)».

به نظر می‌رسد این جنگ در واقع یک تهاجم و غارتگری بوده و آشوریان پس از گرفتن غنائم و باج و خراج، به کشور خویش بازگشته‌اند.

دومین جنگ شَلْمَنْصَر سوم با پارسوا

جنگ دوم شَلْمَنْصَر سوم با پارسوا - که به روایتی در ۸۳۸ پ.م و به روایت‌هایی که درست‌تر هم به نظر می‌رسند، در سال ۳۵-۸۳۴ پ.م، روی داد - مهم‌تر و گسترده‌تر به دیده می‌آید، چه اینکه همه‌ی ویژگی‌های یک جنگ کامل در درون آن پیداست.

«شَلْمَنْصَر سوم (پادشاه آشور) در ۸۳۸ ق.م، در سرزمین آن‌ها - که ظاهراً در آن ایام در اراضی جنوب شرقی اورمیه واقع بود - بیست و هفت سرکرده‌ی پارسوا را تنبیه کرد (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۹۵)».

«در دومین لشکرکشی به سال ۸۳۵ ق.م، آشوری‌ها یکبار دیگر به نمری حمله بردند و یَنزو - که شلمانزر در لشکرکشی نخست، پس از فرار مردوک.مودمیک، او را بر تخت شاهی نمری نشانده بود - از برابر نیروهای آشوری گریخته و سرزمین خویش را بدون یار و یاور به دست آشوری‌های بی‌رحم و خون‌خوار سپرد. شلمانزر پس از آنجا راهی پَرسوا شد و بی هیچ مقاومت از ۲۷ پادشاه آن سرزمین خراج گرفت، آنگاه نیروهای آشوری را در جهت جنوب به سرزمین مادها و قَرَقَر (خَرخَر) هدایت کرد و شهرها را غارت کرد و سنگ یادمانی برافراشت و یَنزو پادشاه فراری نمری را نیز دستگیر کرد (مجیدزاده، ۱۳۹۲: ۱، ۲۳۷)».

«در زمان پادشاهی شَلْمَنْصَر سوم (حدود ۸۳۴ پ.م) از شاهان پارسوا خراج دریافت کردند و او در سی‌امین و سی - و یکمین سال سلطنت خویش بر ایشان تاخت و آنان را گوشمالی داد (فرای، ۱۳۸۲: ۱۱۲)».

«شَلْمَنْصَر سوم، با دو قوم جدید یعنی مادها و پارس‌ها جنگید. در هر دو مورد، وی به چپاول و تاراج شهرها، دریافت خراج و سپس عقب‌نشینی راضی است بدین ترتیب به این اقوام فرصت می‌داد به گردآوری نیرو ادامه دهند - (ناردو، ۱۳۹۰: ۵۹)».

«یک رشته لشکرکشی در اواخر سلطنت در نواحی شرقی، شَلْمَانَسَر و یا فرمانده کل قوای وی (تورتانو.دایان.آشور) را با مادها و پارس‌ها که در آن هنگام در اطراف دریاچه‌ی ارومیه بودند روبه‌رو ساخت. جنگ و جدال مختصری صورت گرفت و پیروزی، نتایج بادوامی نداشت. درواقع مادها و پارس‌ها را آزاد گذاشتند تا در ایران به تحکیم مواضع خویش بپردازند (رو، ۱۳۹۰: ۳۰۴)».

«سپاهیان شَلْمَانَصَر سوم، موقع ورود خود به پارسوا، خودشان را در محدوده‌ای از ایران باستان یافتند. آشوریان پس از عبور از کوه‌ها در جهت سرزمین‌های پست دریاچه‌ی ارومیه وارد ایالت مَسی در سرچشمه‌های رود جَعْتو شدند و از آنجا بدونِ فرود به دره‌ی آن، کوه‌ها را به سوی شرق درنوردیدند و وارد سرزمین اتحادیه‌ی قبیله‌ای ماد گردیدند. سپس سپاه از نواحی آرازیاش (آرزیاش) و خارخار در بخش علیای حوضه‌ی سفیدرود گذشت. در اینجا چهار دژ، دارای نام‌های غیرایرانی نظیر جای‌نام‌های زاموا و پارسوا است. آشوریان توانستند تعدادی اسیر بگیرند اما قسمت اعظم مردم و دام‌ها در کوه‌ها در امان ماندند. در دره، آشوریان برای مدت‌زمانی خود را اربابان آنجا احساس کردند

و در خارخار حتی فرصت داشتند تصویر پادشاهانشان را روی صخره‌ای کنده‌کاری کنند. آنجا را ترک کردند و اسرای یانزی نامار را با خود بردند و تلاش نکردند که در ماد مستقر شوند (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

«شلمنصر سوم، نخستین بار در ۸۳۵ ق.م، از شهر هرهر، اسم می‌آورد و معمولاً همراه با نام «ارزیاش (ارنزشو یا لیشر امروزی) بود که در نزدیکی هرسین، نهاوند، واقع است. در سال ۷۱۶ ق.م، مرکز فرمانروای آشوری محلی به نام «کار.شروکین» شد که در سال بعد استحکاماتی پیدا کرد تا سرزمین مادها را به انقیاد درآورد (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۰۴)».

پارسوا و آشور پس از شلمنصر سوم تا تیگلات پلیر سوم

از آغاز پادشاهی شمش. آدد پنجم (۸۲۴ پ.م) تا پایان سلطنت آشور. نیراری چهارم - ۷۴۵ پ.م - یعنی به بیانی ۷۹ سال پادشاهی: شمش. آدد پنجم (۸۲۴-۸۱۱ پ.م)، ملکه سمیرامیس (۸۱۱-۸۰۳ پ.م)، آداد. نیراری سوم (۸۰۳-۷۸۳ پ.م)، شلمنصر چهارم (۷۸۳-۷۷۳ پ.م)، آشور. دان سوم (۷۷۳-۷۵۴ پ.م) و آشور. نیراری چهارم (۷۵۴-۷۴۵ پ.م)، به نظر می‌رسد که مناسبات سیاسی - نظامی قابل‌ذکری میان پارسوا و آشور وجود داشته، زیرا در این زمان مناسبات سیاسی نظامی مهمی بین آشور و دیگر زاگرس‌نشینان - به‌ویژه مادها - برقرار بوده که نشان می‌دهد آشور با پارسوا، دست‌کم از نظر سیاسی و اجتماعی باهم در ارتباط بوده‌اند.

«از پارساماش که به‌زودی با نام پارسوماش و برای دودمان ایرانی هخامنشی به صورت نامی آشنا در آمد تا بیت. بوناکی در سرچشمه‌های کرخه دستخوش غارت ویرانی و حریق گردید. در اواخر پادشاهی شمش. آداد، نمری نیروهایش را به سپاهیان دشمنانش ملحق ساخت و سی‌وپنج سال آینده شاهد زوال موقت آشور بود (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۱۱)».

«شمش. آداد پنجم، ۸ لشکرکشی به‌قصد سرکوبی مادای (مادها)، ۲ سفر جنگی به‌قصد مانای و ۴ لشکرکشی به‌قصد نمری انجام گرفت. این لشکرکشی‌ها نتیجه‌ی چندانی به بار نیاورد، زیرا ستاره‌ی بخت هالیدیا باری دیگر درخشش یافته بود. شاه منوئاش، پارسوا را به تصرف درآورد. سپس کتیبه‌ای بر تاش‌تپه‌ی جنوب ارومیه در سرزمین ماناییان باقی گذاشت (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۱۱)».

«در بین ۱۲۰۰ شهر «باورنکردنی» که شمش. عداد پنجم، در سرزمین ماد و نواحی مجاور - به‌موجب ادعای گزاف‌آمیز خویش - عرضه‌ی غارت کرد، بی‌گمان پاره‌ی آبادی‌ها به همین طوایف پارسوا تعلق داشت (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۹۵)».

«سال ۸۲۷ پ.م، جنگ داخلی در آشور درگرفت و تا ۸۲۳ پ.م، شمش. آدد پنجم موفق نشد وحدت قدرت را در تمام بخش‌های پادشاهی به دست آورد. کتیبه‌ی او گزارشی از مرزهای آشور می‌دهد و روشن می‌سازد که در آن زمان پادشاهی آشور نتوانسته بود هر دو سرزمین مانایی‌ها و پارسوا را به‌طور کامل به خاک خود ملحق کند (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۳۱)».

«در سال ۸۲۷ ق.م، در آشور جنگ خانگی جدی آغاز شد و فقط در سال ۸۲۳ ق.م، شامشی. آداد پنجم موفق شد مجدداً قدرت حکومتی واحد را در سراسر خاک پادشاهی مستقر سازد. در لوح‌نشته‌ی وی بدین مناسبت گفته شده است که مرز شرقی آشور در عهد او از «شوردیرا» و «آریدو» می‌گذشته است، یعنی ظاهراً از دامنه‌های شرقی جبال که از سمت مغرب «ماننا» و «پارسوا» را محدود می‌کرده، ممتد بوده است... شامشی. آداد پنجم از کوه کولار گذشته، هدایای تقدیمی پادشاه بوشکیه (در جنوب دریاچه‌ی وان) و شارسینا و قبایل ماننا و «سونبی‌یان» و «ئورلی‌یان» - که

بعدها به ماننا ملحق شدند- و ساکنان پارسوآ را اخذ و از سرزمین مسیان، عبور کرده به بخش علیای «جغتو» رفت. وی در این نقاط تعداد کثیری دام متعلق به مسیان، را تصرف کرد. جزو این دام‌ها گذشته از دام‌های شاخ‌دار خرد و کلان و خران و اسبان، تعداد زیادی شتران دو کوهان باختر- که به‌تازگی در خاک ماد پدید آمده بودند- وجود داشت. محتملاً این شتران همراه قبایلی بودند که از آسیای میانه به آنجا آمده بودند. دهکده‌ها و نقاط مسکون بسیار را آتش زدند. مسیان، تلفات زیاد دادند. آنگاه آشوریان به کوهستان گیزیل‌بوند- که ناحیه‌ی مجاور اورمیه را از سرزمین ویژه‌ی ماد جدا می‌کرده- روی آوردند (دیاکونوف، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

«نزدیک ۸۲۰ ق.م، شمش. آداد پنجم آن‌ها را درجایی که اکنون پارسواش خوانده می‌شود، به‌سوی جنوب آن در کرمانشاه کنونی یافت (اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱).»

«هنگامی که آداد. نیراری سوم، فرمانروای آشور دعوی فتح الپی، هرهر، آرازیش، مزو (مسو)، مادای، گیزیل‌بوندو، مونا (مانای)، پارسوا و سرزمین‌های دیگر را می‌کند به تکرار گفته‌های گذشته می‌پردازد (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۱۱).»
«در دوران شلمنصر چهارم نیز در طی لشکرکشی‌هایی که ارگیتس پادشاه اورارتو به نواحی اطراف اورمیه کرد، طوایف پارسوا نیز مثل طوایف ماد لطمه و خسارت بسیار دیدند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۹۵).»

تیگلات. پیلَسَر سوم و پارسوآ

تیگلات. پیلَسَر سوم، در سال ۷۴۴ پ.م، به پارسوآ لشکرکشی نمود و پارسوآ در زُمره‌ی ایالت‌های آشور قرار گرفت. «در ۷۴۴ پ.م، سپاهیان آشوری پس از پیشروی در بالای دره‌ی دیاله، وارد سرزمین پارسوآ و منطقه‌ی هم‌جوار آن شدند. در اینجا هنوز مردمی زندگی می‌کردند که اساساً غیرایرانی و بومی زاد آنجا بودند و از چندین دولت‌شهر کوچک متشکل شده بودند که سالنامه‌ها آن‌ها را «خاندان‌ها» می‌خواندند و ظاهراً دارای نام‌های سلسله‌های حکومتی بودند (بیت.زاتی، بیت کاپسی و بسیاری دیگر). آشوریان برخی از حاکمان این سرزمین‌ها را دستگیر کردند و دیگران توانستند با مردمان خود جای امنی در کوه‌ها بیابند. بسیاری از اسرای برجسته به صلابه کشیده شدند. بخشی از این سرزمین بزرگ ضمیمه‌ی آشور با نام ایالت پارسوآ شد. باین‌همه در آنجا نیز نشانه‌های جدیدی از اقدامات آشوریان در سرزمین‌های تسخیرشده مشاهده می‌شود به‌عنوان مثال: در بیت.زاتی یکی از نواحی تازه‌ایالت‌شده، تیگلات. پیلَسَر، برخی از اسرا را پس از بریدن انگشت شست آنان که مانع کار نظامی‌شان می‌شد، اما در مزارع به‌عنوان موضوع استثمار در ایالت جدید آشوری کار کنند، آزاد ساخت (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۴۴).»

«نتیجه‌ی نخستین لشکرکشی تیگلت. پیلَسَر، به خاک ماد همانا ایجاد دو ایالت جدید در پادشاهی آشور بود، یعنی «پارسوآ» و «بیت.همبان». این دو ایالت تا سقوط آشور جزو آن بودند. گذشته از ایجاد ایالات «پارسوآ» و «بیت.همبان»، یک نتیجه‌ی دیگر این لشکرکشی عبارت بود از: تصرف انسان و دام‌ها توسط آشوریان و بردن عده‌ای از پیشه‌وران پارسوآیی، به آشور. مردم ایالت «پارسوآ» به مرور زمان بالکل آشوری شدند. حتی مدت‌ها بعد به گفته‌ی بطلمیوس، سرزمین مزبور را «سوری مادی» می‌خواندند. یونانیان غالباً آشوریان را «سوری» می‌نامیدند (دیاکونوف، ۱۳۹۵: ۱۸۹).»
«تیگلات. پیلَسَر سوم (پادشاه آشور) از محدوده‌ی کرمانشاه امروزی راه خراسان پیش گرفت و بارها بر پارسوآ تاخت و از مادها خراج گرفت (فرای، ۱۳۸۲: ۱۱۴).»

«شهر کیشه‌شیم که تیگلت.پیلسر نخستین بار در ۷۴۴ق.م، از آن اسم می‌برد. امیر این شهر، بیسی‌هدیر، نام داشت. شهر در سال ۷۱۶ق.م، کرسی ولایت پارسواش شده والی آن «کارنی.ئورتا» بود. این دژ را مادها در ۶۸۰ق.م، از تصرف آشوریان به درآوردند(هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۰۴).»

«در سال ۷۴۴پ.م، آشوریان تعدادی پیشه‌ور از پارسوا به زور بردند... باگذشت زمان، در نتیجه‌ی سیاست تجدید اسکان جمعیت ایالت پارسوا عمده‌تأ آشوری و آرامی شد. در متن سالنامه‌های تیگلات.پیلسر که به این لشکرکشی اختصاص یافته اکثریت نام‌ها ایرانی است نه سامی(گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۴۶).»

«لشکرکشی سال ۷۴۴پ.م، حمله‌ی ۷۴۳پ.م، به ساردوری دوم پادشاه اورارتو و جنگی طولانی علیه متحدان سوری او بود مانند دومین لشکرکشی علیه مادها در سال ۷۳۷پ.م، که پیش درآمد عملیات ۷۳۶ - ۷۳۴پ.م، در کوهستان‌های اورارتو محسوب می‌شد. در این لشکرکشی‌ها علیه ماد، تیگلات.پیلسر با احتیاط از کنار منطقه‌ی تحت نفوذ حکومت مان‌نایی‌ها گذشت تا به‌طور طبیعی در وضعیت ضد اورارتویی باقی بماند. نتیجه‌ی نخستین لشکرکشی تیگلات.پیلسر(یا از دو حمله‌ی نخستین وی) علیه ماد و مناطق همسایه، ایجاد دو ایالت جدید قلمروی آشوری، پارسوا و بیت.خمبان بود که تا سقوط وی، بخشی از آن کشور باقی ماند(گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۴۶).»

«در سال ۷۴۴ق.م، لشکریان آشور- که از سال پیش آماده‌ی سفر جنگی خویش گشته بودند - به‌سوی بخش علیای دره‌ی رود دیاله حرکت کرده، وارد سرزمین «پارسوا(زاموآ- ی جنوبی سابق)» شدند. در سرزمین مزبور مردم بومی غیر ایرانی متمکن بودند و در اواخر قرن نهم ق.م، نیز چنین بوده است. اینان چند دولت بسیار کوچک داشتند و سالنامه‌ها ایشان را، ظاهراً، به نام مؤسسان سلاله‌هایشان می‌خوانند(بیت.ذاتی، بیت.کاپسی، بیت.سانگی(بیت.ساک)) و بیت.تَزْکَی. جریان عملیات جنگی واجد خصوصیتی بود، به این معنی که ساکنان محل در کوه‌ها پنهان شدند و در موارد نادر به قلعه‌ها پناه برده، کوشیدند محاصره را تحمل و مقاومت کنند و آشوریان نیز دهکده‌ها و نقاط مسکونی را که به تصرف درمی‌آوردند، سوزانده و هر چه و هر که به دستشان می‌افتاد ضبط و اسیر می‌کردند. آشوریان بعضی از فرمانفرمایان را نیز اسیر کردند، مثلاً: کاک(شاه بیت.زاتی) و می‌تاکی(شاه بیت.سانگی) را. دیگر شاهان توانستند با کسان خویش در کوه‌ها پنهان شوند. چنانچه اسیران به گروه‌هایی که سخت با آشوریان دشمنی می‌ورزیدند، مُتَسَب می‌بودند، با سخت‌ترین شکنجه‌ها می‌کشتند و بر نیزه می‌نشانند. بخشی از سرزمین مفتوح جزو خاک آشور گشت و حاکم‌نشین پارسوا، نامیده شد و مرکز آن دژ نیکور، بود(دیاکونوف، ۱۳۹۵: ۱۸۴).»

«در ۷۳۷ق.م، تگلات.پیلصر سوم، در پارسوای اصلی تاخت‌وتاز کرد و از سرکردگان مادی باج دریافت داشت. به‌سوی شرق تا کوه بیکنی، کوه لاجورد، نامی که او دماوند شاهانه را از کبود ژرف قله‌ی پُربرفش می‌خواند- این دو گروه ایرانی‌ها هنوز در گردش بودند. هر دره‌ای تیره‌ی خود را داشت که شاهی بر آن از باروی کنگره‌داری بربلندی فرمانروایی می‌کرد که هر وقت در اثر تاخت‌وتازی ناگزیر می‌شد، به آسور باج می‌داد... گذشته از تاخت‌وتازهایی که می‌شد، مادی‌های دیگر و همه‌ی پارسی‌ها استقلال کامل داشتند(اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱).»

«شورش به پنج یا شش ایالت آشوری ماد(سپاردا، مادای، بیت. کاری، کیشه‌سو، خارخار و شاید بیت. خمبان) گسترش یافته بود و خشثریته اکنون گردنه‌های منتهی به بین‌النهرین را تهدید می‌کرد. به نظر می‌رسد که ناامنی حتی

به پارسوآ، نیز گسترش یافته بود، چون درست در این زمان نامه‌ی شماره‌ی ۱۶۵- که ممکن است متعلق به حاکم پارسوآ (نابوری‌مانی) به پادشاه آشور باشد، گزارش می‌دهد که ماننایی‌ها یورش کرده و خراجی را که به نیکور (پایتخت پارسوآ) حمل می‌شد، غارت کرده‌اند. در همان زمان در خود آشور احتمالاً مواردی نظیر این که کسانی از کار اجباری امتناع ورزیده و به کوهستان‌ها بگریزند رو به افزایش نهاده بود (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۸۶).

سارگون دوم و پارسوآ

در دوره‌ی پنج‌ساله‌ی پادشاهی شلمنصر پنجم (۷۲۲-۷۲۲ پ.م)، خبر خاصی از مناسبات سیاسی - نظامی میان آشور و پارسوآ، به دیده‌ی تاریخ نیامده است، لیکن این مناسبات در زمان سارگون دوم، به گونه‌ای فزاینده، دیده می‌شوند. «سارگون پادشاه آشور در این لشکرکشی (۷۱۶ پ.م) تنها به حوزه‌ی اورمیه اکتفا نکرد، بلکه دورتر به سمت شرق رفت و چند ناحیه از سرزمین ماد را به حکومت وابسته به خود در پارسوآ، ضمیمه کرد. مهاجرت یهودیان به ماد احتمالاً در این هنگام آغاز شده است (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۰۲).

اینکه در عهد سارگون دوم، در «آلی‌پی» - مجاور عیلام - یک مدعی سلطنت به نام «اسپابره» ظاهراً از طرف مادر نژاد ایرانی دارد، حاکی از پیشرفت طوایف پارسوآ در نواحی مجاور عیلام است و این هم که سارگون ولایت پارسوآ را به عنوان مرکز یک والی‌نشین آشوری تعیین کرد، نشان می‌دهد که طوایف پارسی برای آنکه در داخل عیلام هم رفته‌رفته به‌سوی جنوب نفوذ کنند ناچار به حمایت آشور هم غالباً مستظهر می‌بوده‌اند.

«در حومه‌ی اورمیه و در مناطق جنوبی و شرقی آن، چند اتحادیه‌ی نسبتاً بزرگ وجود داشته، از جمله‌ی آن‌ها، این اتحادیه‌ها نام برده شده‌اند: پادشاهی مکدیارا (واقع در زاموآی داخلی)، گیلزان، پارسوآ، آلابریا و نمر. در پارسوآ، از ۲۷ پادشاه نام برده می‌شود. پادشاه آشور از مناطق یادشده، خراج قابل توجهی ستاند که از جمله می‌توان این اقلام را نام برد: اغنام و احشام، شترهای دوکوهان، اسب‌های مجهز به زین و یراق، شراب، ظروف مفرغی، سرب، سیم و زر (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۲۸۶).

«سربازان آشور به نمری و پارسوآ درآمدند؛ با سرزمین مادیای مادها در نزدیکی سقز، حدود صد وسی مایلی شرق آربلا درگیری پیش آمد و در جنوب دریاچه زریبور، در جایی به نام هرهر - که از این پس به دژی آشوری مبدل گردید - پیکره‌ی پادشاه برای پرستش نصب گردید (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۰۹).

«لشکرکشی مشهور سارگون دوم، علیه ماد و اورارتو (لشکرکشی هشتم)، در سال ۷۱۴ پ.م، آغاز شد. سارگون به قصد مغلوب کردن دشمنان خود و پاک‌سازی ماد از نائیریان و اورارتوییان، ابتدا به شرق به‌سوی ماد، روانه شد. وی پس از دستیابی به کوه بلند کولار (واقع در زاگرس) و کشورهای کارالا، آلابریا و پارسوآ، خراج سنگینی از حاکمان ایالات کشور مادها، نمر، سانگی‌بوتو، آلی‌پی و ده‌ها ایالت دیگر ستاند. در کشور مسی (در نزدیکی ماننا)، گیزیل‌بونداییان - که هیچ فرمانروایی را بر خود نمی‌شناختند و تنها به نیروی خود متکی بودند - خراج پرداختند (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۰۴).

«سارگون با هدف تکمیل امنیت و تقویت نظم به سوی پارسوآ حرکت می‌کند... وی در مسیر حرکت خود از بلا.پال.ایدینا (شاهک‌الابریا) در نزدیکی دژ لاتاشه - در ساحل رود شاهک‌نشین لائورته، از نواحی آلابریا - خراج دریافت می‌کند. حاکمان شاهک‌نشین‌های نائیری، سانگیبوتی، بیت.ابدانی و مادها نیز به سارگون خراج پرداخت

می‌کنند... دیدار با حاکمان شاهک‌نشین‌های اطراف در پارسواش برگزار می‌شود و در میان خراج شماری از این حاکمان، اسب، قاطر و گونه‌ی خاصی از شتر- بومی این سرزمین‌ها- وجود داشت (چیلینگیر اوغلو، ۱۳۹۰: ۵۳)».

«پس از آن ارتش سارگون به سمت پارسواش، پایین می‌رود. در فهرست خراج این منطقه نام نوع خاصی از شتر ذکر شده است. در آن زمان پارسواش، احتمالاً در جنوب و غرب دریاچه‌ی ارومیه واقع بود. پارسواش احتمالاً همان پارسواش- مذکور در کتیبه‌های اورارتویی است (ریگ، ۱۳۹۰: ۳۲)».

«در سال ۷۱۴ پ.م، یک سال پس از سرکوب شورش در ایالت خارخار، سارگون دوم به اورارتو لشکر کشید... در آغاز عملیات سارگون وارد ماننا شد و در آنجا پادشاه اولوسونو و مشاوران وی با او ملاقات کردند؛ سپس یک نمایش نظامی در سرزمین بلاپلی دین آلابریایی، انجام گرفت (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۵۶)».

«پس از آن سپاه به طرف سرزمین خود (در ایالت پارسوا) عقب نشست. در اینجا خراج «خداوندان دهکده‌ها» از سرزمین‌های تسخیرشده‌ی قبلی در ماد و سرزمین‌های هم‌مرز آن، به سارگون تحویل داده شد. متن، ۲۶ حاکم را اسم می‌برد که بیشتر آن‌ها دارای نامه‌ای ایرانی‌اند. در رأس این فهرست تالتا (پادشاه آلی پی) ذکر شده است. خراج شامل اسب، قاطر، دام و شتر دوکوهانه است. دو حاکم غیرایرانی، خراجشان را تاحدی دیرتر از کوهستان‌های گیزیل‌بوند، ارسال کردند و همه‌ی آنان امیدوار بودند که حمله‌ی بعدی پادشاه آشور به کشورهایشان را از خود دور کرده باشند (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۵۶)».

«سارگون دوم، در زمین‌هایی که پارسی‌ها اشغال کرده بودند، پادگان‌های نظامی مستقر کرد که مهم‌ترین آن «خرخار» یا «پادگان سارگون» بود که در نزدیکی‌های همدان امروزی قرار داشته است (کالیکان، ۱۳۸۴: ۳۷)».

«سربازان آشور به نمری و پارسوا درآمدند؛ با سرزمین‌های مادها در نزدیکی سقز، حدود صد وسی مایلی شرق آربلا درگیری پیش آمد و در جنوب دریاچه زریبور، در جایی به نام هرهر- که از این پس به دژی آشوری مبدل گردید- پیکره‌ی پادشاه برای پرستش نصب گردید (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۰۹)».

«در ۷۱۴ ق.م، در پارسواش حکام نمری، سرزمین‌های مادها و چندین سرزمین دیگر برای تقدیم کردن هدایای خود (اسبان خرامان، استرهای تندرو، اشتران باکتریایی) پیش سارگون شتافتند (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۱۶)».

آشور و پارسوماش (آشنان هخامنشی، پارس)

گرچه برخی «پارسوا» و «پارسوماش (آشنان هخامنشی)» دو قوم و یا دو کشور متفاوت می‌دانند، لیکن گزارش‌ها، شواهد، قرائن و منابع معتبر تاریخی، حکم به یکی بودن آن‌ها می‌دهد اما در دو جغرافیا. بدین ترتیب چنین می‌توان

نوشت که مردمانی که با نام «پارسوا (پارسوا)» در سده‌ی نهم پ.م- و البته به‌طور طبیعی چند سده پیش از آن- در جایی به همین نام، در محدوده‌ی کردستان و کرمانشاه امروزی و جنوب ارومیه، می‌زیستند، در پایان سده‌ی هشتم- پ.م، به محدوده‌ی سرزمینی ایلام مهاجرت کرده و در شمال ایلام- سرزمین آشنان (آشنان)- جای گرفتند. زنان پس در روایت‌های تاریخی با نام «پارسوماش (آشنان هخامنشی، پارس)» به دیده می‌آیند. مهم‌ترین سبب درستی این سخن آن است که پیش از سال ۷۰۰ پ.م، هیچ‌گونه خبری از پارسوا یا پارسوماش، در محدوده‌ی سرزمینی ایلام (آشنان) نیست و از سویی دیگر پس از سال ۷۰۰ پ.م، نیز نامی از پارسوا (پارسوماش) در گستره‌ی سرزمینی جنوب ارومیه و

کردستان امروزی، دیده نمی‌شود. «انسان یکی از کهن‌ترین دولت‌شهرهای عیلام بوده و پادشاهی پاشیرو، نیز احتمالاً در جایی بین آلی‌پی و انسان قرار داشته (تپه ملیان) (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۶۱)».

پارس‌ها (پارسوا، پارسوماش) چند سده پیش از ۷۰۰ پ.م، در غرب ایران (جنوب ارومیه، کردستان و شمال کرمانشاه امروزی) زندگی کرده‌اند ولی به دلایلی که روشن نیست - شاید با فشار مادها و ماناها - از جای خویش برخاسته و در مناطق کوهستانی ایلام (انسان) نشسته، از فراوانی جمعیت خود و نیز دوران تاریکی سیاسی ایلام سود جسته و به گسترش قلمرو سیاسی و اجتماعی خود پرداختند و تا پایان عمر خود - که در شاهنشاهی هخامنشی نهان شده یا در ذیل آن جای گرفتند - در انسان می‌زیستند.

«طوایف ایرانی پارسوا هم در مجاورت مادها همچنان در حفظ هویت و وحدت خویش اهتمام ورزیدند. این طوایف هم که از حدود دریاچه‌ی ارومیه به نواحی جنوب غربی فلات آمده بودند، مثل مادها رفتار تجاوز دائم آشوری‌ها بودند یا در بین آشور و عیلام درگیری‌های دائم داشتند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۸۴)».

«در مغرب دریاچه‌ی ارومیه، سرزمین پَرسوا (پارسواش) نهاده بود که نخستین توقفگاه پارسیان بر سر راهشان به پارسوماش و سپس پارسه بود (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۰۸)».

«پس از فروپاشی شاهنشاهی ایلام راه برای گسترش نفوذ ایرانیان در جنوب شرقی فلات باز می‌شود. پارسه‌ها شاید بدان سبب که از یوغ بندگی آشوریان به تنگ آمده بودند، از پارسوای شمالی به انسان که بعدها پارسه خوانده شد کوچ کردند. این مهاجرت باید پس از ۶۹۷ ق.م، رخ داده باشد؛ زیرا در این سال، اینان در کنار مردم ایلام با آشور جنگیدند. این مهاجرت باید پیش از ۶۶۰ ق.م اتفاق افتاده باشد؛ زیرا در این سال، کوروش اول جد کوروش کبیر را آشور.بانی پال، به‌عنوان شاه سرزمین‌های جنوبی نام می‌برد. مقامی که پیش از کوروش اول به پدرش «چیش‌پش» تعلق داشت (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۰۰)».

«در ۸۱۵ ق.م، هندو ایرانیان از پارسوا در مغرب دریاچه‌ی ارومیه به‌سوی دره‌های زاگرس در نزدیکی عیلام سرازیر گردیدند. آوارگان در شمال شرقی شوش به فاصله‌ی اندکی از سرزمین عیلامی انزان میهن تازه‌ای یافتند. آنان به یاد سرزمینی که آن را ترک گفته بودند، بودباش تازه‌ی خود را پارساماش یا پارسوماش نامیدند (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۳۶)».

«هم‌زمان با سلطنت «سارگون» پارسی‌ها مشغول تصرف دره‌های دامنه‌ی کوه‌های بختیاری بوده‌اند. این ناحیه در مغرب شوشتر و شمال شرقی شوش، در نزدیکی‌های منطقه‌ی ایلامی انسان، قرار داشته. این ناحیه را پارسی‌ها به نام «پارسوماش» نامیده و قسمت عمده از قبایل پارسوایی در آنجا مستقر و کم‌کم بر قلمرو سلطنت ایلامی در حال اضمحلال، دست یافتند (کالیکان، ۱۳۸۴: ۳۷)».

«در لوحه‌ای به تصرف سرزمین‌های جنوب شرقی پارسوماش و انسان یعنی «پارس» به‌وسیله‌ی آریارامنه (پسر چیش - پیش و نوه‌ی هخامنش) اشاره شده. وی لقب پدر خود یعنی «پادشاه انسان» را به برادرش کوروش اول داد و برای خود القاب بزرگ‌تری مثل: «شاه شاهان» و «شاه پارس» انتخاب نمود. آریارامنه، پس از تصرف پارسوماش و انسان و پارس در جنوب به فکر تصرف مناطق شمالی افتاد ولی اتحادیه‌ای که از مادی‌ها، سکاها، کیمری‌ها زیر نظر و فرمان «کاشتاریتو» - فرآورِتس - تشکیل یافته بود، جلو پیشرفت‌های آریارامنه را گرفت. این اتحادیه پیش از این

هم «چیش پیش هخامنشی» را مغلوب و به عبودیت درآورد. سپاهیان این اتحاد سه‌جانبه نواحی جنوبی را زیر تاخت‌وتاز اسبان خود درآوردند و به قتل و غارت پرداختند. از جمله غنائمی که به غارت رفت یکی همین لوحه‌ی طلای آریارامنه بود که آن را با خود به مرکز حکومت مادی‌ها یعنی اکباتان بردند. اکباتان که همدان کنونی است در نوشته‌های آشوری به نام «اگمتنه» آمده است. پس از آن «فرااورتس» اتحادی بر ضد آشوری‌ها تشکیل داد ولی با شکست روبرو شد و به دست سپاهیان «آشور.بانی‌پال» در ۶۵۳ ق.م، به قتل رسید (کالیکان، ۱۳۸۴: ۴۵).

«نامه‌ی ABL ۱۳۰۹ ممکن است مربوط به زمان سلطنت هوبن. نیکش دوم، باشد. این نامه‌ی ناقص حاوی اشاره‌ای به ورود هوبن. نیکش به هیدکو است. پارسوماش (پارس) و یک پسر هوبن. نیکش - نامش شکسته است - در همین نامه، وجود دارند... این نامه آشور. بنی‌پال را از فعالیت‌های شورش‌گرانه مطلع ساخته است... اگر این نامه در مورد هوبن. نیکش دوم باشد، حضور او در هیدکو یک هم‌زمانی با فرار کودور. نهونته از مدکتو به هیدکو را ارائه می‌دهد. ذکر پارسوماش در این موقعیت بحرانی این تصور را ایجاد می‌کند که پارسیان به هواداری از ایلام بر ضد آشور به مداخله پرداخته‌اند، یا برعکس، تهدیدی از سوی پارسیان برای ایلام پیش‌آمده که هوبن. نیکش دوم شخصاً می‌بایست با آن رویاروی گردد (واترز، ۱۳۹۱: ۱۱۵).

«کتیبه‌ای که بر سنگ عظیمی کنده‌شده کاربه‌دستان بلندپایه‌ی دربار و پرستشگاه همراه با پیشکشی‌ها و هدایایشان را برمی‌شمارد. کسانی که از ایشان نام رفته یک کاهنه‌ی بزرگ هوبان، کاهنان ناپیر، شودا و پی‌نیکیر و مردانی از انزان و پاراشو - همان سرزمین‌هایی که اکنون در دست نوادگان هخامنشیان ایرانی‌اند - را در برمی‌گیرد (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۴۳).»

«در کتیبه‌ای از آشور. بانی‌پال، شاه آشور (۶۹۹-۶۳۰ ق.م) انقیاد کورش شاه پَرسومش قید شده است. کورش کمی پس از سال ۶۴۶ ق.م، خراج‌گزار آشور شد و پسر ارشدش (اروگو) را به‌عنوان گروگان به نینوا فرستاد. مدت‌ها چنین تصور می‌شد که این کورش کسی نیست جز کوروش اول شاه پارس (پَرسومش)، اما این تفسیر امروزه محل تردید است. برابری پیشنهادی بین پَرسومش و پارس قابل بحث است. پَرسومش را - حتی اگر بحث‌ها درباره‌ی آن برجا بماند - باید از ایشان متمایز کرد. در این فرضیه پس از اینکه زمان سلطنت کوروش دوم را به دقت مشخص کردیم (۵۵۹-۵۳۰ ق.م)، بهتر است زمان سلطنت نخستین شاهان پارس را پایین بیاوریم. زمان سلطنت آنان (به طور تقریبی) چنین است: چیش‌پش (حدود ۶۳۵ تا ۶۱۰) کوروش اول (حدود ۶۱۰ تا ۵۸۵)، کمبوجیه اول (حدود ۵۸۵ تا ۵۵۹). البته، ایرانیان بسیار پیش از این تاریخ در منطقه‌ی ایشان مستقر شده بودند. این توافق وجود دارد که ایرانیان، خواه از زاگرس شمالی آمده باشند، خواه مستقیماً از فلات ایران، حوالی پایان هزاره‌ی دوم به تدریج در ایشان مستقر شدند (بریان، ۱۳۹۲: ۲۸).

«پس از فروپاشی شاهنشاهی ایلام راه برای گسترش نفوذ ایرانیان در جنوب شرقی فلات باز می‌شود. پارسه‌ها شاید بدان سبب که از یوغ بندگی آشوریان به تنگ آمده بودند، از پارسوای شمالی به ایشان که بعدها پارسه خوانده شد کوچ کردند. این مهاجرت باید پس از ۶۹۷ ق.م، رخ داده باشد؛ زیرا در این سال، اینان در کنار مردم ایلام با آشور جنگیدند. این مهاجرت باید پیش از ۶۶۰ ق.م اتفاق افتاده؛ زیرا در این سال، کوروش اول جد کوروش کبیر را

آشور.بانی پال(۶۳۹ق.م) به عنوان شاه سرزمین های جنوبی نام می برد. مقامی که پیش از کوروش اول به پدرش «چیش- پش» تعلق داشت(هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۰۰).

کشمکش های آشور و اورارتو، انحطاط تدریجی عیلام و سیاست تیگلات.پیلسر سوم، مبنی بر کوچاندن طوایف و مستقر کردن آنها در نواحی دوردست، ممکن است از اسبابی بوده باشند که مهاجرت طوایف پارسوا را به نواحی جنوب و مجاورت عیلام تسریع کرده اند. در حدود ۷۰۰ پ.م، هخامنش، خود را با نام شاه آنتاش، معرفی نمود. شاهان بعدی، عبارت اند از: چیش پیش (۶۷۵-۶۵۰ پ.م)، کوروش یکم (۶۵۰-۶۰۰ پ.م)، کامبیز یکم (۶۰۰-۵۶۰ پ.م) و کوروش دوم (کوروش کبیر) (۵۵۹-۵۳۰ پ.م).

«پیشوای این قوم در ۷۰۰ ق.م، هخامنش بود که بعدها پادشاهان پارسی وی را نیای بزرگ خود دانستند و نام او را بر دودمان خود گذاشتند. چندسال بعد شاید حدود ۶۷۵ ق.م، هخامنش پادشاهی را به چیش پیش (تیس پیس) وا گذاشت. گویا پارسیان بر انزان که نفوذ پادشاهان عیلام در آنجا رو به کاهش بود و شیلهاک. اینشوشیناک دوم، دعوی حاکمیت آن را نداشت، فرود آمده بودند. از این پس چیش پیش لقب «شاه شهر آنتاش» بر خویش نهاد که شکل دیگری از تلفظ نام او بود (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

با توجه به آنچه گذشت، پادشاهان پارسوماش (آنتاش هخامنشی) هم زمان با جانشینان سارگون دوم یعنی سناخریب، اسرحدون، آشور.بانی پال و آخرین پادشاهان آشور بودند. در این میان مناسبات سیاسی - نظامی پارسوماش و آشور در دوره ی سناخریب و آشور.بانی پال، مهم تر و روشن تر به دیده می آیند.

سناخریب و اسرحدون و پارسوماش (آنتاش هخامنشی)

در جنگ هالوله (خلوله) - که در آن سناخریب پادشاه آشور علیه ایلام، نبرد می کرد - سپاهیان پارسوماش (آنتاش هخامنشی) به فرماندهی پادشاه خود (هخامنش) در کنار ایلام علیه آشور می جنگیدند، از سویی دیگر اسرحدون (جانشین سناخریب) - هم زمان با چیش پیش (پادشاه پارسوماش) - در ۶۷۶ پ.م، به پارس ها لشکر کشی و آنها را سرکوب نمود.

«در اسناد تاریخی تا اوائل سال ۶۹۲ ق.م، اتحاد «پارسوماش» و «آنتاش» در جنگ هایی بر ضد «سناخریب» پادشاه آسوری به اثبات رسیده است (کالیکان، ۱۳۸۴: ۳۷).

«در زمان سناخریب، در ۷۰۲ ق.م، او خود به استان آسوری هرهر تاخت آورد. دسته های سپاهیان از پارسوا و آنزن در ۶۸۱ ق.م، در هلولینه با سناخریب زدو خورد کردند. فرض شده است که رهبر آنها همان اکمنس (هخامنش) بوده که پادشاهان بعدی او را نیای نام دهنده ی خود می دانستند که نام خود را به همان خاندان هخامنشی داده است. پسرش تیس پیس (چش پیش) شاه بزرگ، شاه شهر آنتاش بود. نامی که شهر باستانی آنزن به آن خوانده می شد ولی جایش هنوز در همان شمال غربی شوش بر رودخانه ی کرخه بود که از دست ایلامی ها بیرون رفته بود (اومستد، ۱۳۸۴: ۳۲).

«احتمال دارد که هخامنش سرکرده ی پارسی ها نیز در جنگ معروف به خلوله که سناخریب در ۶۹۲ ق.م، در ساحل چپ دیاله از یک عده سرکردگان متحد مخالف، چشم زخمی سخت خورد با سایر این متحدان و در کنار عیلام و بابل با آشور جنگیده باشد. برخی از کسانی که درین جنگ در کنار پارسی ها جنگیده اند نیز ظاهراً طوایف کوچک

بومی یا سکایی بوده‌اند که به علت اتحاد با پارسی‌ها در منابع آشوری هم مثل آنچه در روایت هرودوت هست، پارسی به شمار رفته‌اند. درواقع پارسی‌ها هم مقارن قدرت یافتن طوایف ماد، ضمن حرکت دائم به‌سوی جنوب تدریجاً در حدود عیلام و در قسمتی از ولایت پارس قدرت و نفوذی به‌دست آورده‌بودند و تفوق خود را بر قبایل مجاور نیز تحمیل کرده بودند. خاطره‌ی زندگی بدوی و سنت‌های آن هم سبب شد که پارسی‌ها به استقلال و آزادی خود پایبند بمانند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۸۴).

«در عهد سناخریب در جنگ خونین خلولیا- که متحدان عیلام توطئه خطرناکی برضد آشور به وجود آوردند- جنگجویان پارسی نیز در کنار الی‌پی و انشان برضد آشور جنگیدند (۶۹۱ ق.م). اینکه در منابع ذکری از سرکرده‌ی پارسی‌ها نیست بدون شک از آن‌روست که در مقابل خطر متحدان دیگر، نقش این‌ها در نظر آشوری‌ها چندان اهمیت نداشته است. اما قراین نشان می‌دهد که سرکرده‌ی پارسی‌ها باید همان هخامنش باشد که بعدها پادشاهان پارس خود را به او منسوب می‌کرده‌اند. این طوایف در طی مهاجرت به جنوب در این ایام در سرزمین عیلام در نواحی شرقی شوش و مجاورت شهر عیلامی انشان شهر تازه‌ای به وجود آورده بودند و آن را به یاد سرزمین گذشته خود پارسوا که آن را در نزدیک اورمیه ترک کرده بودند، پارسوماش خوانده بودند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۹۶).

«گویا هخامنش و اتباعش در شکستن سناخریب در خلوله (خالوله) که در سال ۶۹۲ ق.م روی داد با عیلام همدست بودند، زیرا فرمانروای آشور گزارش می‌دهد که پارسو (م) اش و انزان در میان دشمنانش بودند (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۳۶). در سال ۶۹۱ ق.م، در آثار آشوری آمده است که در جنگ خلوله (هالوله)، مردمان پارسواش و انزان به عیلامی‌ها کمک می‌کردند (مشکور، ۱۳۳۲: ۲۲).

«در سراسر هزاره‌ی دوم ق.م، انشان شهری مهم در ارتفاعات عیلام بود و به همراه پارسواش، در جنگ خلوله در ۶۹۱ ق.م، به عنوان نهادهای جداگانه جزئی از نیروهای متحد علیه آشور به شمار می‌آمدند (هنکلمن، ۱۳۹۸: ۲۰۵). «سپاه ائتلاف ضد آشوری در خلوله بر رود دجله با آشوریان برخورد کرد. نبرد، خونین ولی نتیجه غیرقطعی بود. متحدان به علت بیماریِ هومپان، نیمنا و کشمکش سخت ناشی از آن در عیلام، جنگ را ادامه ندادند (گرشویچ، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

چنانکه اشاره شد گرچه اسرحدون پادشاه ماد در زمان پادشاهی خود، با پارسوماش (انشان هخامنشی) در نیفتاد، ولی یک‌بار در سال ۶۷۶ پ.م، گویا در یک تهاجم پارس را سرکوب نمود.

«چیش‌پیش که به‌دقت پیرامون خویش را می‌پایید، می‌بایست دریافته باشد که خطری که پادشاهی نویافته او را تهدید می‌کند از سوی عیلام نیست زیرا حتی اسرحدون نیز می‌دانست که از خشت‌ریته‌ی مادی با مؤتلفان کیمیریانی‌اش بیشتر باید بیمناک بود. این ائتلاف شهر سی‌سرتو را در مرز الی‌پی در ولایت او تهدید می‌کرد. اسرحدون نگران ملک خودش بیت. همبان در ملتقای رودخانه‌های الوند کنونی و دیاله تقریباً در ناحیه‌ی بابل بود. او همچنین می‌دانست که سربازان مادی که سپاهیان کیمیریانی و سکایی نیز به آن‌ها پیوسته‌اند در آستانه‌ی فرود آمدن بر پارسوماش در شمال شرق بیت. همبان قرار دارند (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

«در دوران اَسْرَحَدُون، در دنبال آن لشکرکشی که این پادشاه در ۶۷۶ ق.م، بر ضد طوایف پارس کرد و تعدادی از سرکردگان آن‌ها را تنبیه نمود، آرامشی که در این نواحی به وجود آمد یک‌چند به طوایف پارسی امکان داد تا راه خود را به سوی جنوب ادامه دهند و عیلام که در مقابل دشمنان از نیروی آن‌ها استفاده می‌کرد، بسط تدریجی قدرت آن‌ها را با اغماض و تحمل نگریست. چیش‌پیش، سرکرده‌ای از خاندان هخامنش و شاید پسر او، با استفاده از انحطاط عیلام «انسان» را در نزدیک شوش گرفت و خود را پادشاه بزرگ، پادشاه شهر انسان (۶۴۰-۶۷۵ ق.م)، خواند. اینکه چیش‌پیش خود را به عنوان «شاه انسان» خواند نه شاه پارسوماش، ظاهراً از آن‌رو بود که انسان خطه عیلام نام و آوازه‌ای داشت بیشتر می‌توانست حس غرور او را ارضاء کند. چیش‌پیش چون در وجود فراآرتس شاهد طلوع تدریجی قدرت طوایف ایرانی ماد و شروع انحطاط آشور و عیلام شد، ترجیح داد، ضمن پیمان‌های اتحاد که دائم بین عشایر تجدید و نقض می‌شد به پادشاه ماد اظهار تابعیت کند (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۹۷)».

آشور.بانی پال و پارسوماش (انسان هخامنشی)

دوران پادشاهی آشور.بانی پال بر شاهنشاهی آشور هم‌زمان است با اواخر پادشاهی چیش‌پیش و به‌ویژه سلطنت کوروش یکم هخامنشی، که در این زمان مناسبات سیاسی - نظامی مهمی بین آشور و پارسوماش (انسان هخامنشی)، دیده می‌شود. پارسوماش (انسان هخامنشی) در جنگ‌ها و رُخدادهای سیاسی - نظامی میان آشور.بانی پال و ایلام، به‌طور طبیعی در کنار ایلام بودند اما وقتی شاهنشاهی ایلام از آشور شکست خورد و شوش (پایتخت ایلام) ویران شد، پارسوماش از در آشتی با آشور درآمد و خراج‌گزار آن شد.

«در اختلافات داخلی آشور که پادشاه عیلام هم برادر آشور.بانی پال را برضد او حمایت می‌کرد، چیش‌پیش مصلحت در آن دید که بی‌طرف بماند. با این کار خود نیز هم از تعرض عیلام مصون ماند و هم آشور.بانی پال را از خود خرسند کرد. شاید همین نکته بود که در جریان انحطاط عیلام هم به او امکان داد تا در ولایت پارسه نفوذ کند و نام طوایف پاسارگاد را در آنجا بلندآوازه سازد. در مدت تاخت‌وتاز سکاها در ماد (۶۵۲-۶۲۴ ق.م) نیز خود وی و دو پسرش کوروش اول (۶۴۰-۶۰۰ ق.م) و نیز آریارمنه (۶۴۰-۵۹۰ ق.م) به علت آنکه با آشور در هر مورد که مصلحت وقت می‌نمود، دوستی نشان دادند قلمرو طوایف پارسی را در پارس که آریارمنه در آنجا فرمانروایی داشت و در انسان و پارسوماش که تحت حکومت کوروش اول بود، از تجاوز آشور و متحدان سکایی او تا حدی حفظ کردند. در طی که بین آشور و عیلام در گرفت و به انقراض عیلام انجامید (۶۳۹ ق.م). کوروش اول پادشاه انسان و پارسوماش با ارسال هدیه و تعارف به فاتح، خود را به آشور نزدیک کرد و حتی در اثبات وفاداری یک پسر خویش اروکو نام را به عنوان گروگان نزد آشور بانی پال فرستاد (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۹۷)».

«کورش (کوروش یکم) شاه سرزمین پَرسومش (پارسوماش)، درباره‌ی پیروزی‌های شکوهمندی، شنید که با پشتیبانی خدای آشور، خدای بعل (مردوک) و خدای نبو - خدایان بزرگ، سرورانم - من در سرزمین ایلام به دست آورده بودم و این‌که سرزمین ایلام را هموار ساخته بودم، همه‌ی آن را همچون طوفان و او به نینوا تختگاه من، آروکو، بزرگ‌ترین پسرش را همراه با پرداختی خود فرستاد تا گرنش کند و او به حضرت من متوسل شد (نووتنی - جفرز، ۱۴۰۲: ۱۹۶)».

«زمانی که سکاییان در مملکت خَشْتَرِیته (ماد) تاخت و تاز می کردند، شاه پارسوماش چیش پیش یا تیس پس (حدود ۶۷۵-۶۴۰ ق.م)، سرگرم بهره‌برداری از فرصت به دست آمده از مداخله بود. وی که بر انزان در عیلام استیلا داشت و از غارت‌هایی که سکاییان در ماد می کردند، در امان بود، اکنون به سوی دره‌های کوهستان‌ها در ناحیه‌ای به حرکت درآمد که دو تن از نوادگانش، یعنی کوروش کبیر که پاسارگاد را برآورد و داریوش که صحن و سکوی کاخی را در آنجا بنا نهاد، بلندآوازه‌اش کردند. بنابراین چیش پیش به هنگام مرگ، خداوند دو ناحیه‌ی جداگانه بود: یکی سرزمین زادبومش پارسوماش که انزان به آن پیوسته بود و دیگری سرزمین نویافته‌ی پارسه یا پارس (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۶۱)».

«بسیار طبیعی بود که پس از مرگش امپراتوری او میان دو پسرش تقسیم گردد. آریارمَنه (آریارامنس) به عنوان نخستین پسری که در پی رسیدن پدر به پایگاه مستقل به دنیا آمد، «شاه بزرگ، شاهنشاه، شاه سرزمین پارسه» گردید. اما کوروش (سیروس یکم، حدود ۶۴۰-۶۰۰ ق.م)، با اینکه پسر مهتر بود، فرمانگزار برادر شد و به عنوان «شاه بزرگ» تنها بر میهن دیرینه حکومت می‌راند. تا مدتی کارهای آریارمَنه به خوبی پیش می‌رفت. وی بر لوحی سیمین به خود بالید که خدای بزرگ اهورامزدا سرزمین پارسه را به او بخشیده که اسبان نیک و مردان نیرومند از آنجا خیزد، پدرش و چیش پیش پیش از او شاه بوده است. برادرش در پارسوماش تقریباً بلافاصله پس از نشستن بر تخت با دشواری‌هایی روبرو گشت. از نظر او تهاجم آشور به عیلام، دست‌آورد بی‌مانندی بود که شایسته‌ی آن بود، مورد توجه قرار گیرد. پسر مهترش آروکو به نوا داده شده و او را به نینوا بردند که شاید حضورش در آنجا به آشور بانی پال اطمینان دهد که پارسوماش نقشه‌هایی درباره‌ی عیلام ندارد (کمرن، ۱۳۸۷: ۱۶۱)».

«در ۶۴۶ ق.م، آشور بانی پال حمله‌ی وسیع پیروزمندانه‌ای را آغاز کرد که به تصرف و قتل و غارت شوش و از میان رفتن (موقت) پادشاهی عیلام منتهی گشت. شاید در همین اوضاع و احوال چیش پیش، جد بزرگ کوروش دوم عنوان شاه انشان را به خود اختصاص داده و در مقام جانشین شاهان عیلامی در کوهستانی که بعدها نام پارس به خود گرفت، بر تخت نشست (بریان، ۱۳۹۲: ۲۸)».

«هنگامی که پارس به دست مادها افتاده بود، کوروش هنوز در پارسوماش و انشان فرمانروایی می‌کرد و در نتیجه مرگ «کاشتریتو» از مادها جدا گشته و مستقلاً به فرمانروایی پرداخت و گرچه خود را باج‌گذار آشور بانی پال - که در نینوا بود - شناخت ولی قلباً هواخواه «شَماش.شوم.اوکین»، فرمانروای یاغی بابل بود. کوروش در مقابل خطری که از جانب مادی‌ها «پارسوا» را تهدید می‌کرد به کمک و پشتیبانی آسوری‌ها آن قدر امیدی نداشت (کالیکان، ۱۳۸۴: ۴۶)».

«فرمانروایان سرزمین‌های کوهستانی شرقی خوزستان که اکنون نابودی قطعی پادشاهی ایلام را می‌نگریستند که همانند دیواری در برابر آشوری‌ها به آنان سود رسانده بود، باج و گروگان‌هایی را برای آشور بانی پال فرستادند. کوروش (پادشاه پارسوماش) - گویا یک نیای پادشاهان هخامنشی - یکی از این خراج‌گزاران تازه‌ی آشور بود. این آگاهی به نوبه‌ی خود نشان می‌دهد که بخش‌هایی از پارس، مدت‌زمانی پیش‌ازین از نفوذ سیاسی پادشاهی‌های ایلامی ناتوان شده به دور مانده و در سلطه‌ی فرمانروایی خودمختار پارسه بوده است (استولپر، ۱۳۸۹: ۱۰۲)».

«هنگامی که آشوریان به رهبری آشور بانی پال، سرانجام به شوش سرازیر شدند و با غلبه بر تپتی.هوبان.اینشوشینک - (ت.اومان آشوری)، شهر را ویران کردند. خاطره‌ی این رخداد بر سنگ کاخ‌های آشور بانی پال، در نینوا زنده نگاه

داشته شد... گفته می‌شود که اساساً پیروزی آشور.بانی‌پال، بر ایلام شماری از فرماندهان ایرانی، احتمالاً از جمله پدر بزرگ کورش کبیر را به فرستادن خراج به آشور واداشته است (پاتس، ۱۳۹۱: ۴۰۰)».

«فرمانروای پارسوماش - کوروش یکم - در نزدیکی هیدالو با آشوریان برخورد، به ناتوانی خویش در برابر نیرویی برتر از خود اعتراف کرد و برای اثبات کمک شاهانه‌ی خود پسرش آروکو را به نینوا فرستاد (کمرون، ۱۳۸۷: ۱۵۳)».

«در سنگ‌نوشته‌ای از آشور.بانی‌پال گزارش شده که کورش شاه پارسوماش بعد از شنیدن خبر فتح من در ایلام، فرزندش آروکو را با خراج برای نشان اطاعتش، به سوی نینوا فرستاد و از این زمان میان دربار شاهان آشور و پارسوماش (پارس)، روابطی برقرار شد که می‌توان آن را موجب انتقال فرهنگ و اعتقادات سلطنتی آشوری به خانواده‌ی هخامنشی دانست (رواسانی، ۱۳۸۶: ۳۵۱)».

پارسوماش (آنشان هخامنشی) در دوره‌ی آخرین پادشاهان آشور

چنانکه آمد، پارسوماش (آنشان هخامنشی) پس از شکست ایلام از آشور و انقراض شاهنشاهی ایلام، خراج‌گزار و تابع آشور شد. این زیردستی ادامه داشت تا اینکه پس از مرگ آشور.بانی‌پال، شاهنشاهی آشور به سستی گرائید و از سویی دیگر پادشاه ماد قدرت یافت و کشور پارسوماش (آنشان هخامنشی) را از سرسپردگی آشور، آزاد و در تابعیت و اتحاد خود، قرار داد. بدین ترتیب، پارسوماش (آنشان هخامنشی) در سال ۶۲۷ پ.م - و شاید چند سال پیش از آن - در اتحاد و تابعیت ماد قرار گرفت و به طور طبیعی در جنگ‌هایی که از سال ۶۱۶ تا ۶۰۵ پ.م، بین ماد و آشور، انجام گرفت، در اتحادیه‌ی ماد قرار داشت.

«هووخستره توانست سرکردگان پارسی را به اظهار طاعت وادارد و بر آشور با خود هم‌داستان و همراه کند (زرین-کوب، ۱۳۹۰: ۹۵)».

«هخامنش»، «چیش‌پیش» و «کوروش یکم» با عنوان شاه آنشان، در عین استقلال زیر نظر شاهنشاهی ایلام بودند ولی با انقراض ایلام توسط آشور، کوروش یکم با آشور.بانی‌پال از در آشتی برآمد، اریوکا (اروکو) پسر بزرگش را با عنوان گروگان به نینوا فرستاد. در نتیجه آنشان مورد دستبرد آشور قرار نگرفت، اما دست‌نشانده‌ی آن شد.

پس از پایان یافتن آشور، توسط مادها، پادشاهان پارسی آنشان، زیر حاکمیت مادها قرار گرفتند و در پایان یافتن شاهنشاهی آشور در کنار مادها، نقش داشتند. در پایان، با به تخت نشستن کوروش دوم هخامنشی، ضمن آن‌که آنشان با عنوان یک پادشاهی مستقل و زیر نظر شاهنشاهی هخامنشی خود را نشان می‌داد همه‌ی ایران و بسیاری از کشورهای همسایه در گستره‌ی جهان‌شاهی کوروش و امپراتوری هخامنشی قرار گرفتند. اندک‌اندک، ایلامی‌ها، کاسی‌ها و سایر اقوامی که در این محدوده می‌زیستند، در پارس‌ها (هخامنشیان) نهان شده و زان‌پس همه را با نام پارسی (هخامنشی) می‌شناختند و تاریخ ایران باستان بر پایه‌ی تاریخ پارس‌ها (هخامنشی) استوار است. به تعبیری دیگر سرگذشت اقوام ایرانی پیشین در تاریخ هخامنشی نهان شده و بخشی جدانا شده، از تاریخ هخامنشی است.

آشور در دوران شاهنشاهی هخامنشی

حدود سال ۶۱۲ پ.م، نینوا (پایتخت دولت آشور) به دست نیروهای متحد مادی و بابلی تصرف و پس از آن ضعیف و ضعیف‌تر شده تا سال ۶۰۵ پ.م، به طور کامل به پایان رسید. بین سال‌های ۶۰۵ تا ۵۵۹ پ.م، منطقه‌ی آشوریه بین

امپراتوری ماد در شرق و امپراتوری بابلی نو در غرب تقسیم شده بود تا اینکه کوروش دوم هخامنشی (بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی) پس از آنکه شاهنشاهی ماد را برانداخت، در ۵۳۹ پ.م، بابل را متصرف شد و شاهنشاهی بابل (نو بابلی) را تحت حاکمیت هخامنشی جای داد، بدین ترتیب آشور نیز در زیر این حاکمیت نشست و به بیانی ماد و آشور حیات سیاسی خود زیر نام ساتراپی شاهنشاهی هخامنشی ادامه دادند. کمبوجیه دوم حاکم بابل و به پیرو آن آشور بود و پس از وی تا پایان هخامنشیان آشوریه (آشور) یکی از ساتراپی های هخامنشی به شمار می آمد. در دوره ی داریوش یکم هخامنشی به رغم چند شورش که از جانب بابل و آشور انجام گرفت، هر دوی این دولت ها از ایالت ها و ساتراپی های هخامنشی بودند. در چند فراز از کتیبه ی بیستون به این موضوع اشاره شده است:

«ستون نخست، بند ۱۳-۱۷: اعلام می کند داریوش شاه، اینها دهیوهایی هستند که از آن من شدند، به خواست اورمزد من شاه آن ها شدم: پارس، ایلام، بابل، آشور (آئور)، ارباییه، مصر، مردمی که در دریا ساکن اند، لیدی، ایونیه، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، زرنگ، هرات، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، گنداره، سکا، تئگوش، رخیج و مکران، بروی هم- ۲۳ دهیو (اکبرزاده، ۱۳۸۴: ۶۸)».

«ستون ۱، بندهای ۸۳-۹۶: داریوش شاه گوید: من به بابل رفتم به برابری با ندیتوبل، که خود را نبوکدرچر می خواند. سپاه او دجله را در اختیار داشت. به خواست اورمزد از دجله گذشتم، آنجا من سپاه ندیتوبل، را درهم شکستم. سپس به بابل رفتم اما نرسیده به بابل در مکانی به نام زازن (کنار ساحل فرات)، ندیتوبل با سپاهی به برابری من، برای نبرد آمد. سپس ما نبرد کردیم. اورمزد مرا یاری رساند. من سپاه او را کامل درهم شکستم (اکبرزاده، ۱۳۸۴: ۷۴)».

«ستون دوم، بندهای ۱-۸: سپس ندیتوبل با سپاهی کم گریخت و به بابل رفت، پس از آن من به بابل رفتم، به خواست اورمزد من هم بابل را گرفتم و هم ندیتوبل را به بند کشیدم و کشتم. داریوش شاه اعلام می کند تا هنگامی که من در بابل بودم اینها دهیوهایی هستند که از من شورشی شدند: پارس، ایلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، تئگوش و سکستان (اکبرزاده، ۱۳۸۴: ۷۴)».

با وجود این شورش ها، آشوریه نقش مهمی را در حکومت هخامنشیان ایفا کرد. آشوری ها حق حکومت بر خود را در سراسر دوران حکومت هخامنشی داشتند و به زبان شان به عنوان زبان دیپلماتیک توسط ایرانیان سخن گفته می شد. آنان به خاطر مهارت های رزمیشان در کنار سربازان لیدی ها به عنوان پیاده نظام سنگین سپاه هخامنشی خدمت می کردند. به علت خرابی های ناشی از سقوط امپراتوری آشور، تاریخ دانان آنجا را سرزمین بایر خالی از سکنه دانسته، در حالی که برخی دیگر از آشور شناسان مانند جان. کورتیس و سیمون. پارپولا این ادعا را رد کرده و استناد کرده اند که آشور در نهایت به یکی از ثروتمندترین مناطق در امپراتوری هخامنشی تبدیل شده بود. ثروت این سرزمین به دلیل استفاده ی کارآمد ایرانیان از زمین های کشاورزی منطقه بود. در مقابل، سیاست هخامنشیان دخالت نکردن در امور داخلی ساتراپی هایشان بود تا زمانی که این ساتراپی ها مالیات خود را به دولت پرداخت می کردند.

در زمان فرمانروایی هخامنشیان بر آشور، پایتخت های سابق آشوریان (نینوا، دور. شارو کین و نمرود) جمعیت پراکنده ای داشتند. بیشتر آشوریان در شهر های کوچک و روستاها زندگی می کردند. بنا به نظر برخی آشور شناسان شهرهایی مانند عرفه، تل حلف و اربیل، سالم و دست نخورده ماندند. بنا به روایت گزنفون، با وجود ویرانی بسیاری از شهر های

آشوریان در جنگ‌ها، آشوریانی که در روستاها زندگی می‌کردند، زندگی مرفهی داشتند. گزنفون و سایر یونانیانی که از آشور بازدید می‌کردند، پس از عبور از شهر نمرود که از آن به عنوان «ویرانه‌ای با ساکنانی اندک» یاد می‌کند، از روستاهای شمال غربی منطقه به دنبال کرانه‌ی رود دجله، چنین یاد کرده‌اند: روستاهایی پر از ذرت وجود دارد، قصری پیدا کردیم با روستاهای زیادی اطراف آن... آنان (یونانیان) در آن روستاها به مدت سه روز ماندند نه تنها به خاطر زخم‌هایشان، بلکه به خاطر اینکه آنان مقادیر بسیاری آرد و شراب و انبارهای بزرگ جو برای تغذیه‌ی اسبان داشتند، تمام این منابع توسط ساتراپ‌های منطقه جمع‌آوری شده‌است.

این سخن نشانگر رونق کشاورزی و وجود کاخ‌های ساتراپی در آشوریه است. مکان دقیق کاخ‌ها مشخص نیست اما هنری لایارد باستان‌شناس بریتانیایی، مکان کاخ‌ها را نزدیک زاخو کنونی پیش‌بینی می‌کند. کتیبه‌ی یافت شده در مصر که به وسیله‌ی ساتراپ آن زمان (آرسامس) نوشته شده، مراکز حکومتی آشوریان در زمان هخامنشیان را این گونه نام می‌برد: لیر- در نزدیکی دره‌ی دیاله، آرزوهینا- در تل چمچمال (۴۰ کیلومتری شرق کرکوک)، اربیل، هالسو- در مکانی نامعلوم، متالوبش- در ۲۰ کیلومتری شهر باستانی آشور. پیش از حکومت ایرانیان بر آشوریه، هخامنشیان تا حد زیادی تحت تأثیر آشوریان قرار داشتند. در زمان فرمانروایی هخامنشیان در این منطقه زبان آرامی به عنوان زبان میانجی با الفبای آشوری کاربرد روزمره داشت. مذهب آشوریان گرامی داشته می‌شد و سیستم قضایی، تقویم و قوانین حکومتی آنان به قوت خود باقی ماندند. آشوریان مانند سایر خراج‌گزاران هخامنشی، مجبور به پرداخت مالیات و اعزام سرباز برای سپاه ایران بودند. نقش برجسته‌ای در کاخ آپادانا، ادای احترام مردان خراج‌گزار آشوری را نشان می‌دهد که هدایایی را برای پادشاه ایران آورده‌اند: یکی چرم، یکی پارچه، دو نفر ظرف و دو نفر قوچ شرقی آورده بودند. به هر روی در دوره‌ی شاهنشاهی هخامنشی دولت محلی (ساتراپی) آشور نقش پُرننگی در رُخدادها داشته است و نام آن به‌روشنی در میان دولت‌های آن زمان پیدا است.

نتیجه‌گیری

پارس‌ها - که آغاز پیدایش آن‌ها به نیمه‌ی هزاره‌ی دوم پ.م، بازمی‌گردد- برای نخستین بار در منابع آشوری و در مناسبات آن‌ها با آشور، در زمان جنگِ نخستِ شَلْمَنْصَر سوم با پارسوا (۸۳۶ پ.م)، خود را نشان دادند و تا پایان آشور این مناسبات ادامه داشت. در این مقاله، مناسبات سیاسی- نظامی آشور با پارس (پارسه) در دو مقطع تاریخی: ۱. مناسبات سیاسی- نظامی آشور با پارسوا (۸۳۶- حدود ۷۰۰ پ.م) و ۲. مناسبات سیاسی- نظامی آشور با پارسوماش (آنشان هخامنشی) (حدود ۷۰۰-۶۰۵ پ.م)، زیر این عناوین تبیین و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است: نخستین جنگِ شَلْمَنْصَر سوم با پارسوا، دومین جنگِ شَلْمَنْصَر سوم با پارسوا، پارسوا و آشور پس از شَلْمَنْصَر سوم تا تیگلات. پیلسر سوم، تیگلات. پیلسر سوم و پارسوا، سارگون دوم و پارسوا، سَنَاحِرِیب و اسرحدون و پارسوماش (آنشان هخامنشی)، آشور. بانی پال و پارسوماش (آنشان هخامنشی)، پارسوماش (آنشان هخامنشی) در دوره‌ی آخرین پادشاهان آشور و آشور در دوران شاهنشاهی هخامنشی. با این بیان، به‌طور کلی نتیجه گرفته می‌شود که: شرح مناسبات سیاسی- نظامی پارس با آشور، درواقع نمایش تاریخ سیاسی پارس (پارسوا، پارسوماش، آنشان هخامنشی) محسوب می‌شود و نیز این مناسبات در زمان پادشاهی نوآشوری صورت گرفته است که مهم‌ترین دوره‌ی

تاریخ آشور است، بنابراین به نوعی تاریخ سیاسی آشور نو(نواشوری) هم مرور می‌شود، ضمن آنکه از برخی دیگر از بازیگران تاریخ در این دوره، یاد شده است.

منابع و مآخذ

۱. اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۴). کتیبه‌ی بیستون. تهران: خانه فرهیختگان.
۲. استولپر، ماتیو ولفگانگ (۱۳۸۹). تاریخ ایلام. مترجم شهرام جلیلیان، تهران: توس.
۳. اسمیت، سیدنی (۱۳۹۰). عصر آشور. بانی‌پال: تاریخ جهان باستان کمبریج. مترجم تیمور قادری، تهران: انتشارات مهتاب.
۴. اومستد، آلبرت تن ایک (۱۳۸۴). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. مترجم محمد مقدم، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
۵. بریان، پی‌یر (۱۳۹۲). امپراتوری هخامنشی، جلد ۱. مترجم ناهید فروغان، تهران: فرزانه‌روز، چاپ سوم.
۶. بهمنش، احمد (۱۳۷۴). تاریخ ملل قدیم آسیای غربی. تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
۷. پاتس، دانیل‌تی (۱۳۹۱). باستان‌شناسی ایلام. مترجم زهرا باستی، تهران: انتشارات سمت، چاپ چهارم.
۸. چیلینگیر اوغلو، آلتان (۱۳۹۰). لشکرکشی هشتم سارگون دوم. مترجم صمد علیون (خواجه دیزج)، تهران: اختر.
۹. دورانت، ویل (۱۳۴۳). تاریخ تمدن، جلد ۱. مترجم احمد آرام، تهران: اقبال، چاپ دوم.
۱۰. دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۹۵). تاریخ ماد. مترجم کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
۱۱. روسانی، شاپور (۱۳۸۶). اتحادیه‌ی مردم شرق. تهران: امیرکبیر.
۱۲. رو، ژرژ (۱۳۹۰). تاریخ عراق قدیم. مترجم ابوالفضل عزیزاده طباطبایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی.
۱۳. ریگ، هوراس آبرام (۱۳۹۰). لشکرکشی هشتم سارگون. مترجم صمد علیون (خواجه دیزج)، تهران: اختر.
۱۴. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰). تاریخ مردم ایران، جلد ۱: ایران قبل از اسلام. تهران: امیرکبیر، چاپ سیزدهم.
۱۵. فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۲). تاریخ باستانی ایران. مترجم مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۱۶. کالیکان، ویلیام (۱۳۸۴). باستان‌شناسی و تاریخ هنر در دوران مادی‌ها و پارسی‌ها. مترجم گودرز اسعدبختیار، تهران: پازینه.
۱۷. کمرون، جورج گلن (۱۳۸۷). ایران در سده‌های تاریخی. مترجم حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۱۸. گرشویچ، ایلیا (۱۳۹۰). تاریخ ایران در دوره‌ی ماد: از مجموعه تاریخ کمبریج. مترجم بهرام شالگونی، تهران: جامی.
۱۹. گیرشمن، رمان (۱۳۸۳). ایران از آغاز تا اسلام. مترجم محمد معین، تهران: معین.
۲۰. لاندلن، شارل دو (۱۳۹۰). تاریخ جهانی، جلد ۱. مترجم احمد بهمنش، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سیزدهم.
۲۱. مجیدزاده، یوسف (۱۳۹۲). تاریخ تمدن بین‌النهرین، جلد ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم.
۲۲. مشکور، محمدجواد (۱۳۳۲). تاریخ مردم اورارتو (آارات). تهران: چاپخانه‌ی شرق.
۲۳. ناردو، دان (۱۳۹۰). امپراتوری آشور. مترجم مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، چاپ ششم.
۲۴. نووتنی، جیمز-جفرز، جاشوا (۱۴۰۲). نبشته‌های شاهانه‌ی دوره‌ی نواشوری. مترجم سورنا فیروزی، تهران: آرتامیس.
۲۵. هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). ایران در شرق باستان. مترجم همایون صنعتی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی.
۲۶. هروُدت (۱۳۸۶). تواریخ. مترجم ع. وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ سوم.
۲۷. هنکلمن، ووتر (۱۳۹۸). فرهنگ‌پذیری ایرانیان و عیلامیان. مترجم یزدان صفایی، تهران: حکمت سینا.
۲۸. هوار، کلمان (۱۳۹۰). ایران و تمدن ایرانی. مترجم حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
۲۹. هیتس، والتر (۱۳۸۸). دنیای گمشده عیلام. مترجم فیروز فیروزنیا، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

The political-military relations of Pars and Ashur (Parsua, Achaemenid Anshan)

Morad Hossein Papi Balagriveh¹, Mirza Mohamad Hassani², Maryam Kolbadi Nezhad³

1. Ph.D. Candidate in Ancient Iranian History, Department of History and Archeology, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. Email papi.balagriveh@gmail.com
2. Assistant Professor of History, Sha.C., Islamic Azad University, Shahrood Branch, Shahrood, Iran. Email: mirzamohamadhassani@iau.ac.ir
3. Assistant Professor of History, Department of History and Archeology, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. Email: maryam.kolbadi@gmail.com

Abstract

This research examines the political-military relations between Assyria and Pars (Parsua, Achaemenid Anshan). The term “Pars” first appears in Assyrian annals during the campaign of Shalmaneser III to Zagros in 836 BCE, which mention a land and people called Parsua (Parsuash, Parshuash) in the region of Kurdistan and Kermanshah. This king plundered Parsua again in 835–834 BCE. Under his successors—including Shamshi-Adad V, Queen Semiramis, Adad-nirari III, Shalmaneser IV, Ashur-dan III, Ashur-nirari IV, Tiglath-Pileser III, and Sargon II—significant relations were maintained with other Zagros peoples, especially the Medes, indicating ongoing ties with Parsua. Tiglath-Pileser III campaigned against Parsua in 744 BCE and subjugated it. Sargon II’s campaigns in 716–712 BCE ended Assyrian relations with Parsua. The Persians migrated around 700 BCE to Elam (Anshan) and became known as Parsumash (Achaemenid Anshan). Under Achaemenes and his successors (Teispes and Cyrus I), Parsumash had important relations with Assyria, especially during the reigns of Sennacherib (Battle of Halule in 692 BCE) and Ashurbanipal (after Assyria’s defeat of Elam in 640–639 BCE). The Persians also played a major role in the Median coalition against Assyria (614–605 BCE), which led to the fall of the Assyrian Empire. The main question is: when and under what designations can the political-military relations between Assyria and Pars be outlined? It is concluded that these relations occurred in two phases: 1. Assyria and Parsua (836–700 BCE), and 2. Assyria and Parsumash (Achaemenid Anshan, 700–605 BCE).

Keywords: Parsua, Parsumash, Achaemenid Anshan, BCE, Assyria, Relations between Pars and Assyria.